

کتاب مقتل
محمد شفیع آقا علمای

۸ ۱
۱
۸
۸
۳
۵
۵
۸
۷
۶
۰۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مقتل

مؤلف محمد شفیع آقا علمای

مترجم

شماره قفسه ۱۵۶۹۴

شماره ثبت کتاب ۹۱۲۴

جمهوری اسلامی ایران

۱۳۴۲

مقتل
محمد رفیع آقا قلم‌ای

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مقتل
مؤلف: محمد رفیع آقا قلم‌ای
مترجم: _____
شماره قفسه: ۱۵۶۹۴

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب: ۹۱۲۴۰

۱۳۴۰



مقتل

محمد شفیع آقا قلمی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۳۶۲

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۲۴۰

کتاب: مقتل

مؤلف: محمد شفیع آقا قلمی

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۶۹۴

افان با عقلت
کنند در وقت
اوقات خاصه در وقت
دادن تصدق مسوا
که یک شایسته
قدق کند آنوقت
دعا کند که در آنوقت دعا
و در آن وقت که حاجت
دشمنم از زبان من بگوید که خدا
بمحمّد مشغول شد و در میان خواندن
تکلم کند و در میان هم را پیش از ظهر تمام
آورده بعد از ظهر بگوید و بگوید بعضی
فائز شده بعد از ظهر و نصف روز در سر روز
سود بگوید و بعد از ظهر بخواند بعد از ظهر بخواند نه
امروز در قدر ظهر و بعد از ظهر خواند آخر هم
از آن اثر افتد عید بریم شد

نصف صبر روز
مقرر صبر روز
ترتیب محووف
تمام است خواه یکشنبه بکیر
خواه ده شنبه بکیر که سده از تافته
گذرانید از آخر که حق متعارف
از جوهر المیخ دانم و شش دانم یک
بش در میان خواند بر این راه

کریم و ماکر صبر نه که آه
از خود را در روز و شب
از خود را در روز و شب
از خود را در روز و شب
از خود را در روز و شب
از خود را در روز و شب
از خود را در روز و شب
از خود را در روز و شب

کتابخانه عمومی

۱۲۹۲

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۲۴

در کتاب مسموع که در بعضی روایات دارد است که سید الشهداء را در یم است
 شهادت کردند تا ویش این است که روز جمع عید است محمد ص که یم است بنی اسرائیل
 است آن حضرت را شهادت کردند

در کتاب زهر السبع بنی اسرائیل که در مدینه طاهرا و دلم که در رساله اشاعت واجب است
 که لفظ الله را نپارسی خدا را بگویند و گفته اند در صد حق آیت است یعنی صد حق الله
 و در صد و پیدایش حق تعالی

یعنی در خرد در که حقیقت سید الشهداء یم است شهادت یم خرد در یم جمع نعم
 خرد در یم نعم شهادت شده و با یم نیکه ترقیع که با یم زمانه خرد در یم شهادت
 یم جمع است در آن خرد در حقیقت بر سید الشهداء که فرمود یم است بنی اسرائیل
 با یم خرد در آن یعنی جمع بر سید الشهداء که شهادت کنند با یم شهادت
 بکنند از یم در آن که در آن یم خرد در آن یم است که در یم شهادت
 نظرم شهادت حقیقت بر سید الشهداء یعنی شهادت حقیقت بر سید الشهداء

من آیات زمانه طاهره و شهادت یم است یم میانه را از امام چهارده علم
 را در یم است آن علم امام میانه را چیزی را بپندار و میانه را شهادت یم است

در کتاب مسموع که در بعضی روایات دارد است که سید الشهداء را در یم است
 شهادت کردند تا ویش این است که روز جمع عید است محمد ص که یم است بنی اسرائیل
 است آن حضرت را شهادت کردند

در کتاب زهر السبع بنی اسرائیل که در مدینه طاهرا و دلم که در رساله اشاعت واجب است
 که لفظ الله را نپارسی خدا را بگویند و گفته اند در صد حق آیت است یعنی صد حق الله
 و در صد و پیدایش حق تعالی

یعنی در خرد در که حقیقت سید الشهداء یم است شهادت یم خرد در یم جمع نعم
 خرد در یم نعم شهادت شده و با یم نیکه ترقیع که با یم زمانه خرد در یم شهادت
 یم جمع است در آن خرد در حقیقت بر سید الشهداء که فرمود یم است بنی اسرائیل
 با یم خرد در آن یعنی جمع بر سید الشهداء که شهادت کنند با یم شهادت
 بکنند از یم در آن که در آن یم خرد در آن یم است که در یم شهادت
 نظرم شهادت حقیقت بر سید الشهداء یعنی شهادت حقیقت بر سید الشهداء

در کتاب مسموع که در بعضی روایات دارد است که سید الشهداء را در یم است
 شهادت کردند تا ویش این است که روز جمع عید است محمد ص که یم است بنی اسرائیل
 است آن حضرت را شهادت کردند

در کتاب مسموع که در بعضی روایات دارد است که سید الشهداء را در یم است
 شهادت کردند تا ویش این است که روز جمع عید است محمد ص که یم است بنی اسرائیل
 است آن حضرت را شهادت کردند

در کتاب زهر السبع بنی اسرائیل که در مدینه طاهرا و دلم که در رساله اشاعت واجب است
 که لفظ الله را نپارسی خدا را بگویند و گفته اند در صد حق آیت است یعنی صد حق الله
 و در صد و پیدایش حق تعالی

یعنی در خرد در که حقیقت سید الشهداء یم است شهادت یم خرد در یم جمع نعم
 خرد در یم نعم شهادت شده و با یم نیکه ترقیع که با یم زمانه خرد در یم شهادت
 یم جمع است در آن خرد در حقیقت بر سید الشهداء که فرمود یم است بنی اسرائیل
 با یم خرد در آن یعنی جمع بر سید الشهداء که شهادت کنند با یم شهادت
 بکنند از یم در آن که در آن یم خرد در آن یم است که در یم شهادت
 نظرم شهادت حقیقت بر سید الشهداء یعنی شهادت حقیقت بر سید الشهداء

در کتاب مسموع که در بعضی روایات دارد است که سید الشهداء را در یم است
 شهادت کردند تا ویش این است که روز جمع عید است محمد ص که یم است بنی اسرائیل
 است آن حضرت را شهادت کردند

در کتاب زهر السبع بنی اسرائیل که در مدینه طاهرا و دلم که در رساله اشاعت واجب است
 که لفظ الله را نپارسی خدا را بگویند و گفته اند در صد حق آیت است یعنی صد حق الله
 و در صد و پیدایش حق تعالی

یعنی در خرد در که حقیقت سید الشهداء یم است شهادت یم خرد در یم جمع نعم
 خرد در یم نعم شهادت شده و با یم نیکه ترقیع که با یم زمانه خرد در یم شهادت
 یم جمع است در آن خرد در حقیقت بر سید الشهداء که فرمود یم است بنی اسرائیل
 با یم خرد در آن یعنی جمع بر سید الشهداء که شهادت کنند با یم شهادت
 بکنند از یم در آن که در آن یم خرد در آن یم است که در یم شهادت
 نظرم شهادت حقیقت بر سید الشهداء یعنی شهادت حقیقت بر سید الشهداء

در بیان حضرت ابن کتاب هدیه الذکرین

مجلس اول در عالم ذر است که الست برکم الی و لیغیت حجرا لیسوکه ملک بود فرمایش امام هم
 ان امرنا صعب مستصعب الی فرمایش عبدالله ان سوا اول قبول کرد امام حسین هم
 شهادت داد و مهر کردن شهادت نامه در پشت سالی اورن جبرئیل همان عهد نامه را در شرف غزوات
 و آمدن جبرئیل یوم عاشورا و شهادت امام حسین هم مجلس دوم ایضا در عالم ذر
 کر سیرت تمامی موجودات بمصیبت امام حسین هم حدیث معراج حویر آمدن ان فیما میوه برای
 امام حسین هم نوشتن قلم بر لوح مصیبت امام حسین هم و تعریف قلم و فضیلت مریعین قبول
 کردن امام حسین هم شهادت در بارگاه کائنات امت حدیث کریم بمصیبت علی کریم علیه السلام
 مجلس سیم در فضیلت کربیه و ایضا فیض کواکب الی و حدیث قدسی عجب ابن اقیق باطرت
 الی در حیوانات حیوان خنده ندارد و نخلیدن مادر شاه فرمایش امام نبی هم و امام حسن و امام
 عقیق هم در حق خوانان خنده نمایند و خندیدن عمر سعد طالع بکر امام حسین هم در بالین کربیه
 کربیه اقسام دارد در کربیه امام نبی هم را خود امام حسین هم یا لایلا یا دیاب مجلس چهارم
 در فضیلت بکاء بر امام حسین هم فرمایش حضرت صادق هم و حضرت باقر هم و خود حضرت امام
 در بارگاه کربیه نمایند و در پیغمبر خاتم شهادت امام حسین هم و اهل بیت خود را و چند
 نفر از یزید کربیه کرده اند حبیب بن مظاهر و مجلسی هم و شهادت دادن چشمها یوم
 قیمه کربیه امام حسین هم را کربیه بخانه خود و اهل بیت و از شهر ملعون مجلس پنجم
 ایضا در فضیلت کربیه فرمایش حضرت صادق هم و هاشمی الاول که کربیه الی فرمایش پیغمبر خاتم کل
 عین با کربیه یوم القیمه الی خبر از خداوند عالم حضرت موسی عاشورا و نجات با کربیه در یوم القیمه
 مرثیه خواندن جبرئیل حضرت آدم هم کربیه تا آخر در سر نفس امام حسین هم مجلس ششم همه شیا
 در مصیبت امام حسین هم که مانند خرخرن و سفینه القاهه المظلوم حسین هم و محرم حسین هم الی اشارت و نوح
 امام حسین هم که خیلی ماقوت و فرمایش حضرت که ظاهر خلیقه شهادت امام حسین هم فرمایش پیغمبر خاتم کل از اخیر
 مصباح الحکمة و سفینه القاهه در بیان بعضی اسرار در شهادت امام حسین هم فرمایش شیخ ابوالقاسم بر محمد
 بن ابیهم طالقانه در سه موضع امام حسین هم را غبطه و غصه و غلبه یکی اهل کوفه حضرت ناسر افشد
 یکی در مصیبت عباس یک در مصیبت علی کربیه الی مجلس هشتم در بیان نسب یزید طالع و سبب علت و
 یزید بن بر امام حسین هم در پیش نور ظلمت دارد در پیش حق باطل دارد کربیه بن یزید طالع

در بیان حضرت ابن کتاب هدیه الذکرین

مجلس نهم انهم در بیان سبب علت و یزید طالع با امام حسین هم خواسته یزید و دختر عبد الله بن
 جعفر طیار و اکثره امام حسین هم با مروان در باره دختر عبد الله جعفر دادن امام حسین هم
 همان دختر را بر سر عشق قاسم و دیک ملا محمد صالح بوغالی یزید طالع و در خواند خردان
 یزید طالع مصیبت کینه خواندن الی مجلس دهم انهم در سبب علت و یزید با امام حسین هم
 کیفیت طلاقه در عبدالله بن سلام بن وجه خود و کربیه حضرت او را اشارت بمصیبت و نفر خضر
 یکی امام حسن و یکی امام حسین هم انهم احوالات دختر امام حسن یکی از مادران شرفا داد الی
 مجلس یازدهم در بعضی شذله معویه و قوت ان و قرار کربیه و نکایاها خود و دو بار بیعت کربیه
 از امر شام برای یزید کربیه بود اهل بیت و مجلس بیست و چهار تسمیه بالاسماء و سبب کربیه
 مجلس دوازدهم در بیان خباثت و خالت معویه خراجه لایلا خلیفه در معنی الی کیفیت در بحال کحل
 خود را محض پیغمبر نقل کرد و خلیفه معویه بود و وصیت ان لعیر بن یزید در باره سفر کربیه تا آخر
 مجلس سیزدهم در بیان وجه تسمیه دمشق و سبب امیر در پیش قره معویه چهل موضع خباثت
 او بعد از حیدر اند ان را جعل اهل یزید در شهر ملعون سلسله ای میسر شده بودند در بیان
 امیر که غلام عبد الله بن یزید و سبب معویه خراجه حجة السعاده در بیان صلح معویه با ورم و گفتن ابی
 ورم در حق اهل بیت با یزید طالع الی مجلس چهاردهم در بیان ملعون معویه طالع و فرمایش پیغمبر خاتم
 در حق ان ملعون و لعن امیر و در حق ان و سبب کربیه ان لعیر با عی در حله های معویه
 در شهادت امام حسن هم و شادی معویه در شهادت امام حسن گفتگو عبدالله بن عباس در ان شاد
 حلقه و صیغه معویه بن یزید و در حق امام حسین هم کربیه گفتگو امام حسین هم با شیخ شامی مجلس پانزدهم
 در بیان بلعنت و اصل شدن معویه و حرسان شدن ان لعیر از عبد الله ملک بن مروان و گفتگو
 عبد الله ملک یکی از نواده بنی خواتون در بیان کابیت یزید برای بیعت خود و برادر و و کاند
 اوصال کردن بر سر ولید در بیعت چهار نفر مدینه و یحیی بن عمار مروان و امام حسین هم
 کربیه ان طالع و خنده ان طالع در شام بود یک سر مبارک امام حسین هم را مجلس شانزدهم مکتوب
 یزید بن یزید در بیعت چهل نفر و تاکید بلیغ در شهادت امام حسین هم و خواسته و ولید ان
 چهل نفر مجلس خود خردان امام هم وقت معویه و کربیه بخار جارت بر کربیه در باره سر امام حسین هم

جلس هفدهم در مدینه نیا و آمدن دنیا حضرت عیسی علیه السلام و خطابات امیر المؤمنین علیه السلام
و بیان حدیث نیا و سبب خطبه فرموده پیغمبر خدا و دنیا ملعون و ملعون و فرمایش امان از اهل بیت
در مدینه و نیا و تشریف آوردن امام حسین علیه السلام و مجلس هجدهم در بیان فرزند کردن
عبد الله بن زید مدینه و گفتگو در میان طالع با امام حسین علیه السلام در مدینه که در مجلس فرید طالع
یا حیدر بود که امیر المؤمنین علیه السلام و مجلس نوزدهم در بیان طالع امام حسین علیه السلام باقره شش و مادرش
که درین طالع حضرت قاسم یا تنور خواند یا طالع ساریان که مجلس بیستم در بیان خرد و شدن زینب
از سفر امام حسین علیه السلام بطرف مکه که درین طالع امام حسین علیه السلام در کردار اشعار نظم جدول و سوابد آن
مجلس سی و یکم در بیان امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن حنفیه بن محمد امام حسین علیه السلام و معانی الفاظ از سفر
عراق که درین طالع حضرت عباس علیه السلام و صدای آن نوزدهم از اهل بیت احوال مجلس سی و دوم
در بیان حیات مسافرت و مسافرت امام حسین علیه السلام از مدینه بطرف مکه و امیر المؤمنین علیه السلام و حیات آن حضرت
در وقت رفتن از مدینه مکه و امیر المؤمنین علیه السلام و سفر خود در کردار آن مجلس سی و سوم در بیان تعریف سفر و کردار
بنید حکومت مدینه و مکه و بعون سعد و سفرهای امام حسین علیه السلام از جای جای کرین
مجلس سی و چهارم در بیان حیات آن حضرت در بیان احوال آن حضرت با امام حسین علیه السلام و شکسته محمد
خود تان و کرین بر تمام حجت امام حسین علیه السلام با اهل کوفه و کردار و شهادت آن نوزدهم از اهل بیت آن مجلس سی و پنجم
در بیان خروج سلمان بن صخر خراسانی و دعوی آن بالشکر شام و فرستادن محمد بن زیاد را
بمخبر امام حسین علیه السلام و کردار و باده خواندن و وفات آن محمد بن مجلس سی و ششم در بیان حرکت
کردن امام حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق از سال کردن آن نیا و سرهای مسلم و هارون شام امیر المؤمنین
مجلس سی و هفتم در بیان احوال آن حضرت در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق و بعضی
دلایل بر آن که امام حسین علیه السلام عالمی است بر تنه شدن و خطبه حضرت در وقت حرکت کردن از مکه هارون
شدن عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر بن خطاب حضرت کرین طالع حضرت و امیر المؤمنین علیه السلام و شهادت آن حضرت
مجلس سی و هشتم در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام از سفر عراق و دیدن حایب پیغمبر خدا
و امیر المؤمنین و امام حسین علیه السلام و فرمایش آنجا که مانع میباش بر امام حسین علیه السلام و دیدن حایب پیغمبر
و دیدن و در حقیقت و آمدن حایب بن یاسر امام حسین علیه السلام مجلس سی و نهم از احوال آن حضرت

محمد بن محمد و در وقت آنکه حضرت امیر کذاب با حضرت امیر کذاب و گفتگو و حضرت امیر کذاب
در وقت حرکت آن مکه و غش کردن آن حضرت در وقت آمدن امام حسین علیه السلام و اهل بیت مدینه
مجلس سی و ام در بیان خروج حضرت از مکه بسوی عراق که در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام
سوی امام حسین علیه السلام و روز عاشورا مجلس سی و یکم در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام و مکه
مدینه حضرت امام حسین علیه السلام و از سفر عراق و آمدن آن حضرت با امام حسین علیه السلام و گفتگو
نهی با حایب بن یاسر هاشم از سال کردن آن نیا و سرهای امام حسین علیه السلام و فرستادن محمد بن زیاد را
شهادت آن حضرت با امام حسین علیه السلام و در وقت آنکه حضرت امیر کذاب با امام حسین علیه السلام و شهادت آن حضرت
در وقت آمدن امام حسین علیه السلام که آن حضرت را بکشد و فرستادن عبد الملك بن الحارث شهادت آن حضرت
با اهل مدینه و فرستادن علام عبد الله بن حنفیه شهادت آن حضرت با امام حسین علیه السلام و احوال آن حضرت
مجلس سی و بیستم در بیان تشریف آوردن امام حسین علیه السلام از مکه بطرف مدینه و نامه نوشتن آن حضرت
بسوی اهل کوفه و شهادت قیس بن مسهر قاصد امام حسین علیه السلام بدست آن نیا و کردار آن حضرت
و قیام مدینه که در وقت آنکه حضرت زید و مجلس سی و یکم در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام
امام حسین علیه السلام و گفتگو و فرستادن آن نیا و کردار و احوال آن حضرت با امام حسین علیه السلام و شهادت آن حضرت
مجلس سی و یکم در کیفیت فرار از مدینه و شهادت خانم زینب شیری از هارون و شهادت صلی الله علیه و آله
در بیان عاشورا و خوابیدن آن خانم مجلس سی و ششم در بیان تشریف آوردن حضرت امام حسین علیه السلام
از مکه مدینه و طالع آن حضرت قرین پیغمبر خدا و روایت حسن و قتیله از پیشین حدیث و روایت
مدینه مجلس سی و هفتم در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام از سفر عراق و فرستادن
آن حضرت و قایم کردن آن نیا و احوال آن حضرت و فرستادن آن حضرت با امام حسین علیه السلام و شهادت آن حضرت
مجلس سی و هشتم در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام از سفر عراق و فرستادن آن حضرت با امام حسین علیه السلام
نظم سار بان طالع یا تنور خواند مجلس سی و نهم در بیان حیات آن حضرت با امام حسین علیه السلام و شهادت آن حضرت
از حضرت آدم و شیطان در مدینه نوح و طالع امام حسین علیه السلام با اهل بیت مدینه که در آن مجلس
مجلس سی و یکم در دنیا چند چیز سخت و مشکل است سر بردن معنی شدن انسان با طالع و جدای
و ط شدن کیفیت حضرت سلیمان با اهل مدینه و محمد کردن حضرت در حق مدینه سر کار

جلسه هفدهم در مدینه نیا و آمدن دنیا بصورت عجز و محسوس خطابات امیر المؤمنین علیه السلام
و بیان احسان نیا و سبب خطبه فرموده پیغمبر خدا و دنیا ملعون و ملعون و فرمایش امان از الجاهلیه
در مدینه نیا و تشریف آوردن امام حسین علیه السلام و ولید مجلس هجدهم در بیان فرار کردن
عبد الله بن زید مدینه و گفتگو در میان طالع با امام حسین علیه السلام در مدینه که در مجلس نهم طالع
یا جند بود که از مدینه میفرستادند مجلس نوزدهم در بیان و دعای امام حسین علیه السلام با قرعه شش و هادش
که درین بود دعای حضرت قاسم یا تنویر خوی طالع ساریان در مجلس بیستم در بیان فرار کردن و رفتن
از سفر امام حسین علیه السلام بطرف مکه که درین بود دعای امام حسین علیه السلام در کربلا و شهادت عظیم و ساریان
مجلس بیست و یکم در بیان اهل بیت علی و محمد بن حنفیه حضرت امام حسین علیه السلام و ممانعت اهل انصار
عراق که درین بود دعای حضرت عباس علیه السلام و وصایای آن بزرگوار اهل بیت و مجلس بیست و دوم
در بیان جهات مسافرت و مسافرت امام حسین علیه السلام از مدینه بطرف مکه و اهل مکه و جنتان و حضرت
در وقت فرار از مدینه مکه و اهل عراق در کربلا در مجلس بیست و سوم در بیان تعریف سفر و راه
بازید حکومت مدینه و مکه و عمر بن سعد و سفرهای امام حسین علیه السلام از جای جای کربلا
مجلس بیست و چهارم در بیان مکه و مجلس بیست و پنجم در بیان اعیان اهل کوفه با امام حسین علیه السلام و شکست و محنت
خود تار و کربلا و تمام محنت امام حسین علیه السلام با اهل کوفه و کربلا و شهادت آن بزرگوار و مجلس بیست و ششم
در بیان خروج سلمان بن صخر خراسانی و دعای آن بالشکر شام و فرستادن مختار بن ابی ذر و یار
مختار امام حسین علیه السلام و کربلا و بانه خواتون و وفات آن مختار و مجلس بیست و هفتم در بیان حرکت
کردن امام حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق و سال کردن آن بزرگوار و یاد سرهای مسلم و عمار و شام اهل غنمه
مجلس بیست و هشتم در بیان مدینه و مجلس بیست و نهم در بیان هجرت امام حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق و بعضی
دلایل بر تیر امام حسین علیه السلام عالمی و اهل مدینه و شهادت و خطبه حضرت در وقت حرکت کردن از مکه هان
شدن عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر بن خطاب و حضرت کریم بود دعای حضرت و اهل بیت و شهادت حضرت
مجلس بیست و نهم در بیان ممانعت جابر بن عبد الله انصاری امام حسین علیه السلام را از سفر عراق و دلیل جابر پیغمبر خدا
و امیر المؤمنین و امام حسین علیه السلام و فرمایش اهل بیت که مانع میباشند بر امام حسین علیه السلام و دلیل جابر معوی
و بنید و در جهم و آمدن جابر بن یسار و امام حسین علیه السلام و مجلس بیست و دهم در بیان انسان بد و کثرت

محمد بن ابی حمزه و در وقت آمدن حضرت حنفیه با معجزه امیر و گفتگو حضرت حنفیه با حضرت امام حسین علیه السلام
در وقت حرکت آن مکه و غش کردن مختار در وقت آمدن امام حسین علیه السلام و اهل بیت مدینه
مجلس سی ام در بیان خروج حضرت آن مکه بسوی عراق که در بیان ممانعت عمر بن سعد و اهل مکه
سوی امام حسین علیه السلام و روز عاشورا مجلس سی و یکم در بیان ممانعت عمر بن سعد و اهل مکه
مدینه حضرت امام حسین علیه السلام را از سفر عراق و اهل مدینه حضرت امام حسین علیه السلام و گفتگو
بجای با حواریان بی هاشم آن سال کردن این را و سر امام حسین علیه السلام را بر مدینه و فرار کردن عمر بن سعد
شهادت حضرت ابی حمزه در مجلس سی و دوم در بیان اهل بیت علی و محمد بن حنفیه حضرت امام حسین علیه السلام
در وقت امام حسین علیه السلام که آن حضرت را بر کوفه اند و فرار کردن عبد الملك بن الحارث شهادت حضرت
و اهل مدینه و فرار کردن علام عبد الله بن حنفیه شهادت پس از آن حضرت و بان بزرگوار
مجلس سی و سوم در بیان تشریف آوردن امام حسین علیه السلام از مکه بطرف مدینه و اهل مدینه حضرت
سوی اهل کوفه و شهادت قیس بن مسهر و اهل امام حسین علیه السلام در کربلا و یار کربلا و حضرت
و قیس بن سعد که بر کوفه حضرت زید و مجلس سی و چهارم در بیان اهل کوفه و فرار کردن از کربلا
امام حسین علیه السلام و گفتگو فرستادن فاطمه عیال از کربلا و ماندن اهل بیت حضرت سه شانه و
مجلس سی و پنجم در کیفیت فرار از کربلا و شهادت فاطمه زینب شریفی از هانف و شهادت صدی که
در کربلا و فرار کردن از کربلا و مجلس سی و ششم در بیان تشریف آوردن حضرت امام حسین علیه السلام
از مکه مدینه و دعای حضرت و فرستادن حسن و حسین از کربلا و مدینه و اهل بیت
مدینه مجلس سی و هفتم در بیان ممانعت ام سلمه خاتون امام حسین علیه السلام را از سفر عراق و شهادت
آن حضرت و قانع کردن اهل بیت از حواریان و فرار کردن حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت
مجلس سی و هشتم در بیان تشریف آوردن امام حسین علیه السلام از کربلا و فرار کردن از کربلا و اهل بیت
مجلس سی و نهم در بیان تشریف آوردن امام حسین علیه السلام از کربلا و فرار کردن از کربلا و اهل بیت
طالع ساریان طالع یا تنویر خوی مجلس چهل و یکم در بیان عیادت مرثیه و شادی و شادی و شادی
از حضرت آدم و شریک در مدینه و دعای امام حسین علیه السلام با امیر المؤمنین و اهل بیت که در مدینه
مجلس چهل و یکم در دنیا چند چیز سخت و مشکل است سر بیدار مغفوس شدن انسان با طمع و جلای
و طی شدن کیفیت حضرت سلیمان با اهل مدینه و فرار کردن حضرت در وقت همدل سر کار

در جلای وطن شد امام حسین و سپردن کتب بام سلمه خاتون و نحوه جن و شیطانی از
 عتاهای حضرت و سوار کردن ایشان را زینب علیا بجهل و شر سواری آن خانم در کربلا و بدلا
 مجلس چهل و نهم در بیان آنکه عاده الله جاری شد بواقع آن تفسیر آیه احسان ان تیر کول
 در امتحان اهل کوفه و روایت عبد الله بن سنان کوفه در سواری اهل بیت بکجا و هار و هار و
 سواری اهل بیت بعد از ظهر روز نهم محرم مجلس چهل و نهم در ملاقات طرمح حضرت
 امام حسین در راه سفر عراق و آمدن او شش اشوب مخصوص امام و وصیت سر امام حسین
 مجلس چهل و چهارم احوالات منزل در روز و ثعلبه روایت عبد الله بن سلیمان است و مندرج
 مشعل است در باره مخفی شدن شخصی است در راه کوفه از راه یوسفیل اردوی امام حسین در
 دایله شخصی روی خود را از حضرت صادق و خردان در شهادت حضرت مسلم و حضرت و خراب
 دین امام حسین در ثعلبه اشاره به وصیت اکبر مجلس چهل و پنجم در احوالات منزل و ناله و سوت
 و شغرت شدن لشکر حضرت در آن منزل و هار و هار امام حسین در جوی بحد و خرم مسلم کربلا و دواع حضرت
 شهادت عکبر حضرت ششم مجلس چهل و ششم در علم امام که کوان مالیک را میداند و هر چه
 میکند حکم رضای خدا است و حضرت امام حسین در عالم عامه بکربلا آمدن و شهادت در تفسیر
 آیه ولا تلحقوا بالیکم التملک و مکالمه امام با ابوهرة از دی در تفسیر هر بیت کربلا حضرت
 مجلس چهل و هفتم در بیان منزل بطریق العقبه گفتگو عرویه یونان با امام حسین که آقا لکن در نوبت
 کربلا برین خدای حضرت بعد از افتادن از سب مجلس چهل و هشتم در بیان آمدن شیر مخصوص امیر
 در وقت مراجعت از غول و طوفان و دخول حضرت امام حسین بقادسیه و رسیدن
 شیر و بلیک مخصوص حضرت و استاختن طایمان در سرغش امام حسین و تحقیق از مطلب
 مجلس چهل و نهم در بیان امیر سلو قبل از تفهون سوال سعد بن ابی وقاص از حضرت از تعداد
 موی سر و نشین محسوس نشان دادن پیغمبر عالم و سعد و آنکه قاتل امام حسین و جریاد در امیر
 عمر بن سعد که انش حتم و اختار کن و هار و هار بودن عمر سعد با جهل و شر و لشکر بر سر اهل دین
 و آمدن لشکر شام بکوفه قبل که سر کرده آنها صدیف تغلی طالع بود که نوبت وصیت حضرت مسلم و بعد از
 مجلس پنجاهم اختیار کردن عمر بن سعد طالع دعوی امام حسین در نصیحت کامل بواجب ملعون و شران

ملعون در باره دعوی امام حسین و اقول علیه ان کوفه بیرون شد بحرب امام حسین علم و ملعون
 فرمایش زینب خاتون با آن لعیر ابقی الوعد الله و انت قنطر المیراج مجلس پنجاه و یکم
 در نامه نوشته امام حسین بن سلیمان بن صرد خراسی و شهادت قیس قاصد حضرت در بیت
 ابن زیاد و قول کردن عمر سعد دعوی امام حسین و گفتگو امام حسین با عمر سعد
 شهادت و تفسیر حضرت در حق آن لعیر و حکم تیری بان دادن آن ملعون امام حسین
 مجلس پنجاه و دوم اختیار کردن عمر بن سعد طالع محمد بن امام و در خراسان آن لعیر در شام
 دادن انوع و یاد عمر بن سعد و بعد از آن وقعه کربلا و تفسیر حضرت در حق عمر سعد و وقت رفتن
 حضرت عکبر بمیدان مجلس پنجاه و سیم در خراسان و حاق عمر بن سعد لعیر و بی حتم و اصل
 کردن مختار آن لعیر و آنکه در شهادت عکبر مجلس پنجاه و چهارم در تضایل امیر المؤمنین
 که قسیم و یاد و اختیارت و کیفیت کوفه و یزید و هر بن و کیفیت احوال خوارزمی در تباب
 خود در جواب دیدن سعد بن وقای پناه عمر سعد طالع و با عبد الله و آمدن عمر سعد خورش
 بن شکیل کردن امام حسین را مجلس پنجاه و پنجم در هفت و شصت و ملعون شریخ قاضی
 و فتوای دادن آن لعیر بر شهادت امام حسین و در لعنت و اصل کردن مختار آن لعیر را کربلا
 بمصیبت اهل و عیال امام حسین مجلس پنجاه و ششم در هفصد دنیا و دینی مال و کشته تر سر نفل
 بطبع طالع و کربلا امیر کربلا مانع باشد در دینی مال دنیا اگر خلق کافر باشند و لشکر
 ارسال کردن آن را و یاد بحرب امام حسین و در وقت اهل کوفه آخرت و در دنیا حال و نین خاتون
 در تملک بالغش نادرش مجلس پنجاه و هفتم خواتن لکن نوبت طالع و امارت نصر و کوفه و دادن
 آن طالع بان و یاد و ملاقات حضرت با امام حسین در سداب مجلس پنجاه و هشتم در فضیلت
 آب دادن و آن دادن حضرت امام حسین در لشکر حضرت و گفتگو حضرت با عمر بن سعد که امام
 بکربلا مجلس پنجاه و نهم واقعه منزل عذیب الجنادات و ملحق شدن چهل نفر حضرت امام
 کربلا بعقب ماندن رفیق خاتون از اهل بیت پیغمبر در راه شام مجلس شصتم در تفسیر البعد
 سعید بن ابی امیه السقی شقی بن ابی امیه و استفضل امام حسین بن عبد الله بن عمر بن قیس
 کربلا بمصیبت عاصم بن عمر بن سعد طالع دعوی امام حسین در نصیحت کامل بواجب ملعون و شران

عبدالله بن حرثی بعد از شهادت امام حسین و کشته شدن خودش اشاره به حرث بن ابی و یابی
 مجلس شصت و نهم در استنصار امام حسین و از تشریف او و در مکه الاشجید شدن
 گفتگو حضرت با عمر و بن مشرق در منزل قصری مقابل چند نفر بیای حضرت آمدند و
 مجلس شصت و نهم و آن الساعة ایتة لا ریب فیها و ان الله یبعث من یشوق
 در احداث خواب دیدن و مثال خواب دیدن بحشر اکبر و اصغر خواب دیدن امام حسین و نقل کرد
 خواب را حضرت علی اکبر و نو حاکم و حضرت در بالیه علی اکبر مجلس شصت و نهم در بیان زین
 و در نری و ساندن خدا بر انسان و در سرعت رفتن بسوی انسان و در وحشت و امام مکرر و ناله
 جبرئیل یوم عاشورا قتل و الله الامام الی مجلس شصت و نهم در فضیلت زمین کربلا و وجه تسمیه آن
 و در و حضرت مکرر و حالت زهدی امام حسین آمدن عبدالله بن امام حسین و در نزد حضرت
 مجلس شصت و نهم در و در حضرت امام حسین مکرر و خبر دادن حضرت شهادت خود را بر اهل بیت
 و یقین زینب علیا اشاره بود و در شهر با یوم عاشورا مجلس شصت و نهم خبر دادن حضرت امام
 شهادت خود را و از آن اطراف دادن حضرت با آنها و صل کردن حضرت اجداد و جوانان خود را یوم
 مجلس شصت و نهم در مفاخره مکه معظمه زمین کربلا و تواضع زمین کربلا و زهد و ماندن
 حضرت و جوانانش و مفارقت اهل بیت از آنها مجلس شصت و نهم در فضیلت تواضع و مفاخره
 آن و تواضع زمین کربلا و درین کردن امام بیما بد شهادت کربلا و حرکات خلقت انسان
 مجلس هفتاد و یکم در ذکر عیسی و انبیاء و از کربلا کرین بشهادت امام حسین مجلس هفتاد و یکم
 در احضار ملائکه شهادت امام حسین و از حدیث پیغمبر و از آن بزرگواران و از حجرات و ام سلمه
 خواتین و زمین کربلا و دادن توبت کربلا با م سلمه خواتین آمدن اهل بیت مدینه و ناله زینب علیا
 در مسجد پیغمبر و در سر قبر حضرت زهرا و مجلس هفتاد و یکم در عویر حضرت امیرالمؤمنین و از
 کربلا در وقت زنده بقیع و خبر دادن آن حضرت شهادت امام حسین و با بن عباس و غش کردن
 امام حسین در میدان کربلا مجلس هفتاد و یکم در شرافت زمین کربلا و در حضرت موسی
 با آن زمین و در و حضرت امیر با آن زمین در مبعث از صفیه و در و حضرت امام حسین و زمین
 کربلا و ناله کردن آن حضرت اصحاب خود را یوم عاشورا مجلس هفتاد و یکم در بیان

خبر دادن حضرت خلیل و حجر و زمین کربلا و خریدن امام حسین و آن زمین از بنی سعد و اهل مدینه
 بدین آنحضرت مجلس هفتاد و یکم در بیان نامه نوشتن از بنی یاسر با امام حسین که خبر با یوم و ناله
 تشریف آورده و لشکر فرستادن آن ظاهر در سر به کربلا کرین بغاوت خیمه گاه کیفیت عویر و ناله
 مجلس هفتاد و یکم در بیان رسولان عمر سعد خدمت حضرت امام حسین که خبر با یوم و ناله تشریف
 آورد و اید و جواب حضرت با آن ظاهر در شجاعت امام حسین اشاره بتر سر شعبه که بر وقت حضرت
 زدند مجلس هفتاد و یکم ایفای آدم او سال کردن عمر سعد بمحض حضرت که خبر با یوم و ناله تشریف
 آورد و اید و خبر دادن عمر سعد جواب حضرت و با یوم و ملاقات عمر سعد ظاهر با آن حضرت
 در شجاعت و خم زدن عبدالله بن الحنفیه و عرو و بن حجاج و با امام حسین که خبر در عویر حضرت
 مجلس هفتاد و یکم در حکایت ملک کرمان و عضد الدوله و دفتر حبیب و مفاخره
 قبله بنی اسد بنی ملک آوردن بنی امام حسین و دعا کردن آن و در ظاهر با آنها و ناله
 کردن ملک ها آمدن بنی سعد و در شجاعت مجلس هفتاد و یکم در فضیلت کرین یوم امام
 امام حسین و ملاقات آن بزرگوار با عمر سعد و در میدان و لشکر در ثلث اقل شد و کاغذ
 نوشتن عمر سعد با یوم و یاد ملعون و اخی شدن این یاد بصلح و ناله اشاره شهر ظاهر کرین شهادت
 امام حسین مجلس هشتاد و یکم در فضیلت حضرت خدیجه کاه امام حسین و در شصت و یکم
 و سقی اصحاب امام و حضور نامه این یاد عمر سعد و بیعت نکردن امام حسین و بنی یاسر
 کرین شجاعت امام حسین مجلس هشتاد و یکم در توصیف حضرت رسول خدام در ادب
 جهاد و ناله آن بزرگواران مثله کفار و فتن و بنی سعد بنی موعظه و بیان
 عطش طفلان و اهل عیال امام و در شرایط قر باها و در ناله شهادت کربلا و در بیان
 علت سر رفتن ماندن نعش امام و اشاره بظلم بنی یاسر مجلس هشتاد و یکم در بیان
 کرین شهادت تمام موجودات از کرین حضرت زهرا و زوایای بحرینی در کرین حضرت زهرا و
 در شصت و یکم در حضرت زهرا و بنی یاسر که شهادت در شصت و یکم ناله خواتین
 مجلس هشتاد و یکم در فضیلت ائمه و ثواب تذکره عظم امام حسین و اب آورده حضرت
 عباس و در شصت و یکم در تاسوعا و خیمه گاه و تیر آمدن بنی یاسر و بنی یاسر و یوم عاشورا
 مجلس هشتاد و یکم در کیفیت زین تاسوعا و مفاخره کردن لشکر این و ناله خیمه

امام حسین را و ما مور کرده این زیاد سعد بن عبد الرحمن که هر کس از دعوی حضرت بگریزد
 نقل آورد و بیعت نکردن حضرت و راضی شدن به شهادت ختم مجلس این زیاد بعد از
 مجلس هشتاد و نهم در تعزیهات حضرت عباس علیه السلام و امان نامه ارسال کردن جری بن عبد الله
 از طرف ابن زیاد به حضرت عباس علیه السلام و اعلام خود و عفران و شهادت حضرت عباس علیه السلام و مجلس هشتاد و نهم
 امان نامه آوردن شمر طایفه حضرت عباس علیه السلام و مکالمه آن بزرگوار با شمر طایفه و امتحان کردن
 امام حسین علیه السلام حضرت عباس علیه السلام در مجلس هشتاد و نهم در هجوم لشکر حیا یوم عاشورا
 خیمه کار امام حسین علیه السلام و محفلت کربلا حضرت عباس علیه السلام و حکم دادن شمر طایفه پیاده گان را در هفت
 ختم بغارت خیمه کار مجلس هشتاد و نهم در هودت ذی القربا و وفات کردن اصحاب ائمه عجلت
 مکن هفت نفر و اهل لشکر کربلا و خواب دیدن حضرت در عصر عاشورا ختم کربلا
 علیم در قتلگاه مجلس هشتاد و نهم در پیوستن لشکر امام حسین علیه السلام و متفرق شدن آنها مکرر
 و امتحان کردن حضرت بله اصحاب و جوانان خود را ختم به شهادت علی اکرم مجلس نودم
 اذنه انصرف دادن امام اصحاب و انصار خود را و کلمات اصحاب و فلاس و گفتگو علی بن مطهر
 با عیال خود در شب عاشورا مجلس نود و یکم در بیان انصراف دادن امام اصحاب را
 و پیوستن فائز آنها و نفرین سینه خواتون در حق زلفشان و بطلب خام ام کلثوم و نوحه کردن
 زینب علیا در کوفه مجلس نود و دویم در اذنه انصراف دادن امام حسین علیه السلام و انصار خود را
 و ثبات قدم آنها کربن شهادت عبد الله وضع مطابق خرافه و حکمت باز نگشتن خواتون از
 مجلس نود و نهم در بیان مقبول شدن اعمال آنها با مسئله ولایت و عزیمت در باب ولایت
 و معد و نود و نه نفرین کردن به حضرت عباس علیه السلام و عزیمت مجلس نود و چهارم
 در بیان تعزیهات کربلا امام حسین علیه السلام و چند نفر و تحقیقات آن تعزیهات و اذنه انصراف دادن امام
 به اصحاب خود و متفرق شدن آنها و امتحان علی اکرم و اجازت میدادن خواستگار آن بزرگوار
 مجلس نود و پنجم در مدح و فادای و وفاداری حضرت عباس علیه السلام و شهادت آن بزرگوار
 مجلس نود و ششم در بیان وقوع مکاشفه و مکاشفه شدن چند نفر از اصحاب ائمه و مکاشفه
 اصحاب امام حسین علیه السلام در شب عاشورا و تفسیر فرمایش امام در حق اصحاب در زیارت نامه

فرموده بایه انتم و آن در فضیلت حضرت عباس علیه السلام و تعزیهات امام زین العابدین علیه السلام آن بزرگوار
 و شهادت آن بزرگوار مجلس نود و هفتم در بیان امتحانات انسان است و امتحان کردن
 امام حسین علیه السلام اصحابش را و ضرب خیام و تربیت آنها در شب عاشورا و خندق و در
 ختم بغارت خیمه کار و دست حمید بن مسلم مجلس نود و هشتم در بیان اعظم بودن شهادت و علم
 نصرت انبیا و اولیاء و بی شهادت دشمن و در شهادت شمر طایفه و ابن جویسر طایفه و امام حسین علیه السلام
 و اصحابش ختم در غارت خیمه کار و ولایت صالح بن عبد الله همدانی از مجلس نود و نهم
 در بیان حدیث سینه خواتون در باب تشنگی شب عاشورا و آب آوردن و نوبت بوجیه کار و شهادت
 مجلس صدم در فضیلت آب دادن و آب آوردن حضرت علی اکرم در شب عاشورا و خیمه ها را
 مجلس صد و یکم در بیان غسل کردن اصحاب امام حسین علیه السلام در شب عاشورا و ملک اهل بی و در فراق امام
 حسین علیه السلام از لشکریان سعد ملعون ختم به بیست و نهام و غریبان مجلس صد و دویم در فضیلت بیای
 شب ها نوبی نماز و تغافل و دعا و در هفت خواب بیدار کردن در محفل عبادت
 امام حسین علیه السلام در شب عاشورا و نیز ختم بشام و غریبان مجلس صد و سوم در هفت خواب بیدار
 و فضیلت بیداری شبها و نماز کردن و کیفیت خواب جعل کردن در سفر ادهی همدانی و نماز
 در باران طغیان و بیابان و هفتاد امام حسین علیه السلام در شب عاشورا و خوابیدن آن بزرگوار و نیک صبح
 و خواب دیدن آن بزرگوار و ختم شهادت آنحضرت مجلس صد و چهارم در بیان تعزیهات هلال بن
 محله و خمر هلال در کربلا امام حسین علیه السلام بگریه خیمه کار و گفتگو حضرت با زینب علیا و اطهار جان
 تنای اصحاب در شب عاشورا ختم عیال هلال بن محله از قتلگاه طایفه کوفه مجلس صد و پنجم در احداث
 شب عاشورا و ولایت امام حسین علیه السلام از شیدان حضرت امام حسین علیه السلام و اذنه انصراف آن حضرت
 و کربلا زینب علیا و تسلی دادن امام حسین علیه السلام آن خواتون و ختم به شام غریبان مجلس صد و ششم
 مجلس صد و ششم در فدا شدن امام حسین علیه السلام در آخر شب عاشورا و طایفه کردن بزرگوار و با مشیت
 از فرختم بر آب تا آخر طایفه در سر برافشاندن حضرت مجلس صد و هفتم در بیان طایفه کردن
 حضرت بزرگوار و فدا شدن و مطایبه بی بی بن حنیف با عبد الله بن جهم و زخم امام زین العابدین در
 مرثیه حدیث امام حسین علیه السلام و سر زدن لباس پوشیدن امام حسین علیه السلام
 الاغیة الترس النور در و زخم عاشورا و گفتگو آنحضرت با شمر طایفه
 ادر کنی یا امام زین العابدین

در شرایط نذر اجمالا استیجاب شد از مضامین روایت وارده در این خصوص مطلقا بشرطی که تخلف از آن نباشد
 اول غنای در خیر حرکت از خانه بر زینت هفتم تو که در این از معنی در بدو حرکت از خانه و اگر غنای تو
 کند خیر حرکت از خانه بعنوان نذر کفایت سیتم غنای زینت برام اما بر زینت سید برام
 در ذات غنای چهارم ترک لغویات و عیون فرخات در وقت رفتن و آمدن پنجم پوشیدن چهار
 پاک وقت زیارت و استعمال عطر و عطر از حرم حضرت ام حسان ششم وقت رفتن بحرم مشغول بکبر و
 تلبیس و تسبیح و صلوات بوده باشد و وقت دیدن صریح مقدس بکبر و کبریا ام را یا قرا ام را یا بلند و بکبر
 گوید در روز قیامت سنگ بر میز آن اعمال او میگذارند و سنگین میشود از آسمانها و سنگین میشود در زمین آن اعمال
هفتم از این خوار خیر بکلمات مؤثره و سلام بر پیغمبر و ائمه و سوزن و عدت حضرت هشتم
 بر سید است و سجده و سکر کردن بر این نعمت بزرگ و یاد کردن معجزات و دستگیر شدن بر عفت ام و یاد کردن
نهم سقیم و شکر بر است در حقیقت دخول در وقت بر زینت ام را یا بکبر مقدم دارد دهم نزدیک زینت
 مبارک بخونیکه بتواند تا زینت خود را مشغول کند از نه سید عوام خانه تو هم کند و رسیدن است این عادت
 سید زینت است بلکه تأثیر است در عادت زیارت خود را بر یک سید و حضور در است و چنانچه روزه در او باشد
 غیاز قبرها در ام که از پیش روی قرآن کفایت قدر رسیده که علماء و موده اند صریح راعت کند اشته اند
 یازدهم بست بقدر در در بقای استاده زیارت بخواند بر معصوم اما در غیاب ام قرآن طریقه قبله قرار دهد و از
 باطن سر بخواند و در بقای قرآن است زمین را بپوشد بر تعظیم در برام دوازدهم خواندن زیارت
 وارده از امام و بخواند آن زیارتها را غرضه را که در بعضی نسخها نوشته اند مثلاً زیارت معصوم و غیره سیزدهم
 بخواند زیارت اقرار آن زیارت بر بار منار چهاردهم در صورت امکان زیارت در زیارت در
 رکعت اول سوره یس در رکعت دوم سوره الفجر را بخواند از روی قرآن هم غیب اندر یعنی بعد از حمد و سوره
 سوره یس و الفجر را بخواند پانزدهم بعد از نماز شب اگر کرده و کند نشای را یا کند و جهت و سواد و حجت را
 بخواند که با احبات نزدیک تر است شانزدهم قرآن خواندن در حرم برام بقدر طاقت و بعد وقت و در وقت
 بدر کند بروج مقدس آن امام هفدهم مقدم و شکر نماز واجب را بر زیارت و نماز آن و هم از قدر متعارف
 صحیح و صواب بلند کند در دعا و نماز و آذانه و غیره در حرم ام هجدهم بر روی آمدن از حرم برام و اندک اندک
 فقره آنقدر شریف از نظر فایز کرد نوزدهم خواندن نماز برام هم را در روز قرآن و بعد از زیارت
 آن امام بیستم خواندن نماز جوفیه در روز قرآن بر معصوم هم مقابلهت صد نماز حج صد نماز عمره



صد بار شکر بست و یکم احتیاج و نفاق کردن بر قواء و مجاورین دست گیر و خصوصاً اهل علم و دست خیر
 و غیره در برشده حال خوف بست دوم زیارت کردن نیابت از طرف پدر و مادر و اخوان و موافقین و ذوی میل
 محقق با هم آن کسی که بخوابد یا شب زیارت شود بست سیم زیارت کند بعضی امام زلم که و بعضی صحابه
 ائمه را که در راه و اطراف بلد و بیرون هر مقدس واقع هستند مثلاً حدیث حق در سید وقت رفتن در طریقه
 واقع است و نواب از ربع در بغداد و حوضت سلیمان و سید محمد در راه سامره و قرمزین زینت و رشید حجاز
 و هم تبار مسجد حنبله میانه غنای تو که واقع هستند و غیر از اینها

از طرف پدر که بخوابد نیابت زیارت کند چند زیارت کند

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ مِنْ دَلَدَنْ بِنَ دَلَدَنْ أَنْتَ لَكَ ذَا أَعْنَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا سَيِّدَ الْيَاحِيَّةِ اللَّهُ مِنْ دَلَدَنْ بِنَ دَلَدَنْ سَلَامًا مُنْصِلًا مَا أَتَصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
 أَنْتَ لَكَ ذَا أَعْنَهُ فَاشْفَعْ لَهُ عِنْدَ رَبِّكَ أَنْ يَقْضِيَ حَوَائِجَهُ وَأَنْ يَجْعَلَ مِنْ نَاصِيحَتِهِ
 دِينَهُ وَاعْوَانِ حُجَّتِهِ فَإِنَّ يَوْمَ قَدْ حَجَّ يَلْبِسُهُ فِي عَامِي هَذَا أَوْ يُعْقِرَ قَبْلَتَهُ مِنْ
 النَّارِ يَا شَفِيعًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 التماس دعا دارم الله تعالی شفیع ذاکر

وَلَا تَحْزَنْ حِينَ تَعْلَمُ أَنَّ أَهْلَ الْمُؤْمِنِينَ أَحْسَنُ خَلْقٍ وَكَرَّمَ رَفَعَهُ عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ وَشَدَّ جَانِبَهُ
 وَكَرَّمَ حَزَنَهُ عَلَيْهِ فِيهِ ١٨٦٠ عَنْهُ أَنْ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةُ وَحْدًا فَغَنَى الْعِبَادَةَ
 حضرت امام حسین از سره الهی سینه بیستم یعنی حرام لبو اء حمزه از سینه الهی بیستم
 لبو نبی و حضرت زهرا هم میفرمود که انت شبيه الی یا ولدت

[illegible][illegible]

در بنیاد اینک در پیش نور و خلقت دارد در پیش حق باطل دارد

سلا بعد نسل فرغانه اصل بی گاشم سیدت وزیر که داشتند و آنجا بود که از بار سادت
در است شایخ نرفشد و بی گاشم را دشمنی گرفتند و حضرت جاست و تیر سیدت عداوت بهم کردند
نزدیکت که این آقا من بود است ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله وادع
بی گاشم بودند و تعریف حق را به نظر خلق میدادند از راه حیل و دیگر که ماسخی بهم عالم بگشمت باجماع
بگاشم و حال آنکه هر راجع روح در راه حیل میگفتند آنکه آن که و خدا نماند سر را و بی میدادند آنکه به
مطلب حق رسیدند و سلطت ناحق را در اغوش گرفتند و بغیر او امورش کردند و این عداوت میان
طالبین دینت و فرغت و بیای هر حق و معرفت تا دانه قیامت است همیشه بی ایمه بانی نام بود

مولوی علیه علیه کرد رک رک است این آب شیرین ز آب شور بر خلق مرقوت نفعی صور
و چون نشید که این شهر آشوب در ربیع الدار از زخمه رجب کشتی چه رویت میکنند منیر که خدیجه شهرت
ام حسن هم بمعویه بعید رسید سجد و سجده من حول و کبر و کبر و امعه معویه باشند خوف
و خشم ام حسن از زوده الهاس کرده شد و الفور سجده سکر گوید که با او همه سجده کردند بعد تر
گفت سارینم هم بگری گشت و حیات بفرماند رجب شدم سلطت و خلعت را بیکره از آل گاشم
نخ گوم شریک الملک از میان برداشتم بعد از خلعت در عاقبت خواجه بوانیت که فضیلت علی بن موسی

اصبح الیوم ابن هند امنا / حجة الله علیه انما / استراح الیوم منه بعد
ظاهر الخوة اذ مات الحسن / طالما اشقی ابن هند و ان / اذ قوی و هذا لحدث الزمن
فاربع الیوم ابن هند امنا / انما یغیض بالغیر الثمن / العیز بن عداوت ابن طهم
حق از ازل بهم و خواهر بودند و خلعت عقد و عهد حق و با همیش در جنگ بهم اند شد در مقابل آرم
شیطان بهم در برابر ملک و موی بهم در زان به بر وجه طالم بهم در زان به بیام معویه بهم در مقابل
ام حسن هم بگری گشت و حیات بفرماند رجب شدم سلطت و خلعت را بیکره از آل گاشم
نخ گوم شریک الملک از میان برداشتم بعد از خلعت در عاقبت خواجه بوانیت که فضیلت علی بن موسی

وزیران

کرمین مجلس بنید طالم

مذیانه مریدان را طالعند ناریه مریدان را طالعند این نور و اهرن بر و طالت در هر طالت
محکم شده در روز عا ثور در یکی جمع شدند و در یکدیگر زدند و رجب طالت هر آن روز خلعت بر سر غلبه
کود و رجب طالت آن حزب الله هم الغالبون از زید و زید و یار غلبه ابدیه باقی ماند و در
حیث و حسیا محمد سر مدینه مشهور و معروف گشت و تکیه ستر سید احمد اعراب ستر حوای بی نام
در صباب در مقابل تخت بزم معویه بزم بدخت بودند آن ولد الزنا با حوبتی و تسلیم که بر سر سر
بوند بدشت فخر طالع طلعت و جمال و نور و وجه و جلاله و کائنات حتی دید و مرعینه و تحک
لسانه و سفتیه بزم طالم از زور ستر و زلف و حسیه اینا غلب که ام یک از را یکدیگر
عنه گویم انتقام انا آن لب معجزه کشد این آیه تدوت و موعو و سيعلم الذین ظلموا
ای منقلب یقلبون اهر عیسی تا گوی کشیدند که رینم هم که معویه اب زید را دادند
طالم بهانه خوب در تمل بصورت خوف از خفت و مردم را بطن خارج مشغول حیات و افشور
خیزان را بر دوش گرفته و فخر میکرد خربت فیمم رؤس خربت انفت اودا و ملک و سفتیه
انقدر تنها به سر و سر تا به تن شد که طاب خیمه ملک و سلطت و حکم و ستم گشت و دیگر نازعی
و شریک در ملک ندارم ساقه شراب بر نی در اهر مجلس ام به که بعد حق فری نرشدند هذ مشرب
مبکک میمون

این معنیه خوب خیزان بهار بارک آقا میزد و فخر میکرد لیت اشیا فی بیدر اشجود و الی
از این طرف خواهران و دختران و همراهم و دیگر آن به حیرت و طالم را دیدند نام و احسن او و احمد
سند گوند آن ولد الزنا را گفت صحیح کنید که این صبی شاه پسندید است شاهان طالع بودید که صبی
از خانه بلند گوید اکنون خفته زخم دلم کشید یا صبیحه محل من صواح ما هو الموت علی النواح

لهم عیسی زید و صو ۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم مجلسی هم ایضا برپا عادت و بسبب بعد وقت بنید ظالم با امام

انادیک یا حده یا آخر منزل / اقاد ذللا فی ریشو حکلا / لقد کما و فینا علیج امیه / حبیبک مقبول و تسک طائع / قالی من یکن الخلاق شافع / فقد ظهروا فینا عظیم البائع / هذا علی بن الحسین عقیق / یحیی به للقلوب العیون دافع

ایضا به عداوت و بغض زید پدید باشد و بنید بخندنی چه بیست افتد در عالم ارواح تا که یکدیگر
داشتند و چون باین عالم آمدند با هم قصد و از هم نفرت داشتند مخالفت کفر با اهل و اولیا
هم از اینجائی شده و در جمیع چیز زید با امارت بنیقت و قوت گرفت با امام هر چه که خدا و ابو
کونیم کون و کفر اندامی مخالفت معنویت و عداوت ظاهر میبخت چه شد عداوت
از طرف زید ناشی گشت از آدم الی قائم تا زمانه که ما خطه نماند فرستد که اگر اقتدار
باز زید باشد نشاء عداوت و غیبه زید را با امام حیدر بر سطح آن بود که زید ظالم بخند
زید عاقل را دید و حضرت باغ و فایز گشت کذب است بوصول رسید از جمله عداوت زید
حقوقی را در دختر زید تعذر خرد شد نظر از اوصاف و صلاح و حسن و کمال آن دختر
که منظر بکشد زید پدید رسید زید عاقل و کونید و بیکه معوی ملعون خردار شده و گذشت
بر و از آن هم مدینه نداشت که هر بخند است کاشم دختر عداوت جعفر و در عقده از دراج بیرون
زید ظالم در آورد آن صبحی عالم از آنجا را با اعزاز تمام در آن کفر کاغذ بران زید
عنه آه جعفر را خصوص طلبید و در سکار و دختر نمود عداوت جعفر جوان و انداخت و دختر باغی
نیت بلکه تمامی آیت را با امام حیدر است بر عداوت جعفر و اقربا امام حیدر در میان آورد
حقت از دروغت سر فرشتد در جواب عداوت زید و جعفر خدایت و از خدا آیتی را بکنیم
که اللهم وفق هذه المبادیه وضاک من ال محمد اخلا تونق رنق انی دختر رسید
رشیده کنی آنچه که پسندیده بود است در حق خوانده و بغير نمیدار و چون وقت باز

فرزد

کشتند حضرت اما حیدر مایه را در باره دختر عداوت جعفر

ظرف مردم مدینه در مسجد حقت امام حیدر را در کشته حقت صحبت میکرد که مردان ظالم حاکم مدینه
دارد شدند در پیوسته و با سید شهادت گشتند و عداوت معوی مرا امر گشت که دختر
عنه آه جعفر را بر سر او زید و سکار را هم و هر هر یک پدرش خواهد مقرر کند و رض
پدر را ادا کند و این وصیله صلح باشد میان این دو قبیله و موجب مفاخرت شود و خواهر بود
و عجب دارم که زید چگونه مهر میداد و زید کفایت است که کفایت از برادران هم نمیداد
با امام حیدر که از این وصلت راضی است و حواشی را زید میداد حقت امام حیدر هم حال
ما کشت کشته را شده آواز دهد و در ابر کشته و معوی الحمد لله الذی احتار بالنفسه
و ارضانا لایبنا و اصطفا فانا علی خلقه حدیث که خداوند را که ما را را حقت
کشم است و را زید حقی پسندیده است و در خلق حقت خلیفه گردانیده است و بر این اتمام حجت
و صلوات فرمود که امر و آن که امیر و آن کفری حقت و ما شنیدیم اما آنچه در این کفر
که آنچه پدرش خواهد مقرر میکنیم پسندیده میکنیم که اگر راضی شدیم زید را زینت از خدا
تعالی و زینت بخواهم کون آن قریب به بدست و بختی رخ مرثی و در میان دختر و پسر است
بغير هیچ دختر را زید فاطمه اظهار مهر و برتر نمیداد مهرش زده اوقیه که چهار صد و
در هم مرثی بود و اینکه کفری اداء قرض پدرش را ادا کنیم نفهمیدم کدام یک را دختر از پدر
کفری قرض ما را از کون زینت که دویم این دختر باشد و اینکه کفری عداوت زید است که زید
چگونه مهر میداد که یکصد مهر از زید بود و پدر زید و دختر زید و آه اینکه کفری مردم باو
از بیشتر رنگ و غلبه میداد این است جز این نیست که حواله و کفری و دختر را باو بکشد و برسد اما
خردمندانه با امام حیدر که صلح میانی می کردیم و بی آنه نشو بر سطح این خوشی و وقت
اینهم بخاهند بر سر آنکه ماطیفه همیش شارا را بر رضای خدا دشمن میدارم که در نهان و این
شاد است شام رضای پدر محض حفظ دنیا با مصالحه کند و محض رضای پدر خدا و شاد عداوت
دارم بر آن زینت و از بلند فرمود آیت الهی ترشندید بداند و شاد باشد که در کاشم

[illegible]

استقامت خود را از انحراف
و انحراف خود را از استقامت

در بیان ذکر خرقه امام حسین علیه السلام را

[illegible]

حقو

[illegible]

حقو

بخشیده و دنیا و ثمره آنست لکن آن غرض را گویند که خوشتر از آنست که بخشش نکند و بهر
 دیگر از آنکه بخشش کند آن غرض را گویند که خوشتر از آنست که بخشش نکند و بهر
 محمد صوفی وید و لا تحسبن الذين يخلون بما اتهم الله من فضله هؤلاء
هم على حق انهم سيطلقونك ما يخلون به اليوم القيمة خدا صفت
 آنکه گمان میکنند که خدا را بخیرند و با نیکو خدا را از فضل خود بابتی عطا فرماید که اینها
 ایشانست بلکه اینها شرست از برایشان در دنیا و آخرت که در روز قیامت نیک را بخیر است
 از طریق خود دیگر در این است افتد و حضرت رسول خدا فرمود که زبانه را که بخیر است
 آنرا ملک گویند زیرا که پیش از شما بودند و ایشان را زبانه داشت که بخیر میگفتند و از بخشش
 و آنچه برایشان حرام بود حلال میکردند و از آنکه خوف مرگ داشت که بخیر است از
 برشت و زردی است بابتی و با نیکو بخیر است تر است زرد خدا را بخیر و زردی
 که بخیر است که ریشه آن بر درخت زردی است و بعضی از اینها را بخیر است و بعضی است
 که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 و این از آنکه بخیر است که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 از بخیر و عاقبت بخیر است بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 کشته شد و از او میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند
 فایده گفته یا بخیر است روزی که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 اینها که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 و میگویند که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 است بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 که از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است

قدر که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 افکنده از جمله بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 که خدا کند یعنی اولیای عیسی خلیس که در کورستان شد و خوشتر از آنکه بخیر است
 قامت بلند داشت و در شکر کوی و چشمها سر داشت تو که در کورستان شد و خوشتر از آنکه بخیر است
 حریف است بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 خدمت گویند و در سنه اهدار بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 نوزده سر دارد و در شکر کوی و چشمها سر داشت تو که در کورستان شد و خوشتر از آنکه بخیر است
 شد و بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 جان بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 فرمود بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 یا نبی قدس الله روحه و الله روحه و الله روحه و الله روحه و الله روحه و الله روحه و الله روحه
 سخت گویند از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 مرسم بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 تو درم زنت اولد اگر بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 مردی که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 مرشدی که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 نشسته و در راه که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 و اما الحسین بن علی فقد عرف حظه من رسول الله انی خورام بر حیره مشرب و مدرا
 و عیاش که بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 تا مرجه از کورستان و بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است از آنکه بخیر است
 کنند چندی مرجه در میانند و در میانند و در میانند و در میانند و در میانند و در میانند

[illegible]

عند

در بیان نسب معویہ عالم

[illegible]

مکتبہ جامعہ اسلامیہ

در بیاعل های قبیح معویّه ظالم

[illegible]

از نیکو دینی

در بیان اقرار صلح بین معریه و امیر اطوار پادشاه روم

از بعد و عارضه فلم یبیت گرفته و تکیه بیت که گفت این را بدین کار تکرار می نمود که این ملعون از جمله
حمله تا آن ملعون این است که در کتاب حجة السعادة فی حجة الشهادة که از ابی الفتح و سلطنت
حسن الترمذی نه اعتدال سلطنت علی الاطلاق است که معویه ملعون در وقت دعای صغیر با پدرم قرار
صلح گرفت که با فراخ بالی با امیرالمؤمنین دعای کند آن ملعون قرار صلح را چنان ترتیب داد که نواز را
نواز را به ایدار بسیار بقسط ظنیه روانه نمود آن ایدار عبارت بود از نوازیک که احوال را بدیدار این
در کتب و حدود و غیره آورده بودند و مصالحه فی این معویه و امیراطور منعقد و عهد صلح شد
چهار قصه نصرانی علیه مصالحه که بمنزله تکرار می کردند که است باید امیراطور کستانین بدو تمام
بلد و محاکم مشرق و مغرب و کتب و دوا و دارم و دیوان و مغرب و غیره شد و معویه غایب بماند
خفیه و بدو تمام بلاد عرب و ایران و توران و ورا و سجود و میان و ولده عهد و سرداران طرفین
برقرار خواهد بود فصل بیستم معویه و اخذی او همه ساله بدو شش هزار عدد و یکصد
طله و هشتصد نفر از هر عین و در شصت و یک سب و علی به قسط طه از هر خواستار
امیراطور و اخذی او معتقد می شدند که در این مدت سرش و جوانی الوه و متصرفات حالیه و
تاخت و دست اندازن نماینده قصه چهارم معویه این ابی الفتح سلع مطرب فوق را به هم حراج
بدر بار امیراطور خواهد فرستاد و تکیه این قرار صلح را نه وند امیراطور بپتی یکو دس نام را که
ملقب به پتی کیس یعنی شخص اول اجالت بود با سفار معویه بدین متی و شش در بعضی از بنو خفیه
عیور که ابوالفج نام را از آنجمله است هم فی امیراطور را قان که معنی یحیی است نوشته اند و این
آمد در شش ماند و تکیه معویه بلغعت و اصد شد در سلطنت زید طلم نشست این خراج را با جریعه
مردان و این باج دلم می شد تا زمان ولید بن عی المملک که بدو شش بی اقامت این خلیفه را از دار
آن امتناع نمود و بر رویان هم علیه گفت اما پتی یکو دس سوار امیراطور آن تکیه بدین متی آمد
ماند تا زمان سلطنت زید که هم در دمشق بود در ایام خلیفه ثانی زید مدینه رفته و مدتی ماند
و بعضی آدمهارا می شنخت و تکیه اهر بپتی پیغمبر را سیر و در شش آمد و در مجلس زید طلم
طلم حاضر کردند پتی یکو دس هار از مجلس زید که بود و می آمد منعم که بدو شش بپتی یکو دس
نمیدانم آنهارا در جرد و در مزرعه و زراعه چشمه ها را با زدن و شش زراعتی حریف

۵۶ تا شکر کنید و زید طالم را حلقه زرد بر بوی یک سرفیوش روم و دیگر عجم آله این اوسر
 بیتی بگوید سوز از سرفیوش و زرد بر بوی که این بیچاره از کطایف اند گفت از غوغا گفت
 از کلام قبله گفت از زنی تا شکر گفت آن سر بریده که روستا زید طالم از کت گفت از زین این
 اسراست و ناشر حلقه زرد بر عجم است و او بوی خلیف یا غوغا گفت کلام عجم گفت عجم را
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شاخت گفت و آله از زعفران عجم هم و زرد بر بوی او را سر عجم
 زید طالم تمام گفت و سوز را می شنید سوز گفت از زید این قطعه چوب را که می کشند صلیان
 است هر کیوس امیر طور ماسا با حلقه آینه صلیان کوه آرا با زید سوز در دست گیر گفت
 دست می کشید تا زید طالم کاخ و بنا بر پیغمبر حلقه زرد بر بوی او را سر عجم است و او بوی او را سر عجم
 طایفه ای که بوی او را سر عجم است در قتل از بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 بعد از مطهر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 مراد زید که چه قدر سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 ۵۷ و خارج گفت امیر طور سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 دارید این سوز را بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 آسوده دارم زید طالم را این سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 تا عهد نامه را با طهر سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 لایحه بعضی که خود صلیان از امانت حاکم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 و در حق قیصر و قیصر است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 خود در حلقه زید طالم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 و عراق و خراسان و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 طایفه ای که بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 دینی در حلقه زید طالم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 و معین است که بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 امیر حق قبول کند از سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است

۵۷ و تا شکر کنید و زید طالم را حلقه زرد بر بوی یک سرفیوش روم و دیگر عجم آله این اوسر
 بیتی بگوید سوز از سرفیوش و زرد بر بوی که این بیچاره از کطایف اند گفت از غوغا گفت
 از کلام قبله گفت از زنی تا شکر گفت آن سر بریده که روستا زید طالم از کت گفت از زین این
 اسراست و ناشر حلقه زرد بر عجم است و او بوی خلیف یا غوغا گفت کلام عجم گفت عجم را
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شاخت گفت و آله از زعفران عجم هم و زرد بر بوی او را سر عجم
 زید طالم تمام گفت و سوز را می شنید سوز گفت از زید این قطعه چوب را که می کشند صلیان
 است هر کیوس امیر طور ماسا با حلقه آینه صلیان کوه آرا با زید سوز در دست گیر گفت
 دست می کشید تا زید طالم کاخ و بنا بر پیغمبر حلقه زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم
 طایفه ای که بوی او را سر عجم است در قتل از بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 بعد از مطهر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 مراد زید که چه قدر سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 ۵۸ و خارج گفت امیر طور سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 دارید این سوز را بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 آسوده دارم زید طالم را این سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 تا عهد نامه را با طهر سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 لایحه بعضی که خود صلیان از امانت حاکم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 و در حق قیصر و قیصر است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 خود در حلقه زید طالم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 و عراق و خراسان و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 طایفه ای که بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 دینی در حلقه زید طالم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 و معین است که بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است
 امیر حق قبول کند از سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است

مجلس چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث
 معوی ظالم به پیش زید طالم در حق او را سوز و زرد بر بوی او را سر عجم است و بوی او را سر عجم است

در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث
در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث
در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث
در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث
در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث	در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث

در بیان لغت کردن امیر معوی و احادیث
 هذه الآية حفت امیر معوی و احادیث
 اللهم العن معویة و عن ابی موسی و حبیبة و مسلمة و

در بیامیت شام و گفتو اهام بیاریم باشم شمر

و شکت آن شه جوره آمد در بر سر ترش منیر ظالم بد و طر مشر معوی بود و در شش ملسیو و بعضی ملسیو نیز دیده
روخت جگر لایق است در بخار از انرا ام النواصب غره آورده است که ملسیو غلام بد خود سفاح نام را بر نفس
خود بمکنت خفت در بر نیز ظالم حاکم شده لغت اسم علم اجمعی بر نیز ظالم خان معوی است که معوی است که معوی خود را بر
خود شرجیل که شراب را حبل دستم لکن از بر سر لب را بر حیات خان معوی بود که نام حرم هم را شده
امیر علی شرا بر کوه بر ظلم از دشمن مر آمد مصفای معوی در دروازه است معوی شرم خوار امر گویند تر است آن
زنان مطرب با زان بر میوز از اهر بیت رفته حظه میگردن شانت میگردند و الله الهای بخ صدوق میگوید
از جماعتی که همراه آن را از آن جماعت نام آمده بودند رویت میکند که گفته بودند و در دو مشق شدیم وقت ظهر
بعوا اهر بیت رسول و در از راه طوطی و در و در و شام تمام مکشفت الوجوه بودند شایا اطراف آن
احاطم که بودند نظاره میگردند بیکدیگر میگفتند ما اینا سبایا احسن من هؤلاء امیر زید شریف
دیده ایم که آورد اند بیکدیگر میبایسیر از غریب یک زیدیم از آن حضرت پرسیدند فی التمه شرا از چه سبب و چه دانه
سبب خواتنه زهر ام حمیرم و سوا یرم نحن اشدای من ال محمد ما را خاندانم رسول خاندانم که امیر و سبب
و سببیم تا آنکه آنرا آوردند نزد یک معوی را نیند و در آنجا نگاه داشتند و آنکه در آنجا جمعی زید بودیم
تا شایا تا شانه حوت سبب معوی سر برانده ختم انگشت بر سر و او که کشید نگاه بر مردی حسن نفس و عفت
رفته از معوی بر سر آمده راه نشت بر رویا آنکه حشمت اف و حوت خندید بعد شریع گوید صراحت شانت کوه
الحمل لله الله قتلكم و قتلکم سر خود را که شرا گشت و سبب کوشش زید را بر سر چهار آب شرا و اد گفته
خود شرا که شرا آنوقت حوت زید و سبب خجند و چه حوتی گفت فرزند را سبب کنی و دیگر شرا و دم حاد اگر تمام
کدر شرا بر منم چند کلمه با تو حرف بنم گفت بگو حوت زید و سبب اما قرائت القرآن قرآن خواند و حوائی گفت
چرا حوت زید این آیه را خواند قل لا اسئلكم علیه احوالا المودة و القرابة خدا میفاید بر پیغمبر خدا که امر
جس فی بگو با من که فی او و در دست از شرا من خواهم مگر بر رحمت در حق ذر القرب و حوائی زید
آن بر گفت خدا خواند ام حوت زید و سبب این آیه را خواند که خدا میفاید و ات ذ القرب حق بر گفت خواند
ام حوت زید و این آیه را خواند که خدا میفاید و اعلموا انما اغنمتم من شئی فان لله خمسة و
لیرسل و لیدی القرب فی حوت زید و سبب این آیه را خواند که خدا میفاید
انما یؤید الله لیدیه عنکم الرجس اهل البیت و طهرکم که طهر شرا گفت خدا خواند ام آن
انید شرا بر حوتی دارد و اینها هم در حق او و در رسول و در شرا فی طه بگو است ام بر سر از از از

وَمِنْهُ

در بیان ابتدای مجلس ولید

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم مجلس پانزدہم

در بنیاد مجلس و لید کیفیت امام حسین و با دروان طام کریم مجلس زید

گفتند زنده است غایب
 از روی تو ای حکیم که از غیب غایب
 سینه بر زبانه غنچه سرست جام
 آه از روی که گفت بهر سر
 صدف که بر رخ خنده زده آید بر رخ
 امروزی حق که سینه از او داد و تنم
 از او که سینه و جگر داد و تنم
 زنده است آه از او که سینه و جگر داد و تنم

می‌بیند که از بحر شت کشته در غرقه رحمت نبیه رحمت رحمت ملعون در روشی هلاک شد
فحمة العار بحکم الله معین اول کیست که در سلیم وضع ریزد نمود و این خطه خونم و در این خانه بخاک
در این حجره مقصود خست و در این خود بیعت گرفت و پیش از این از این کار را با یک کس نگویم سو و در عصر معین بر آن
با این از در مدینه حاکم بود معین خدا را از مردان غیرت سید از این مردان که بیع الملک نام داشت پس در این
سوز که از این صیغه احوال او آثار بر می‌دید ابوول با خدیجه بن محمد بن قیس مدیون و هم از این عالم
بر بند آمد که خلق از آن متذکر میشدند و هم بسیار از خود را بر بعضی می‌بیند که بیغضام و حق از غیبه
نگه می‌خواندیم روزی از امر تو که مایع طعام تدارک کینه با کس شوم در یک روز شت و در سوره با افعاء
راحت نشو و در آن بعد از معین در مدینه خداوند عالم خیر می‌گوید که سلطت با برادر او در مدینه
تا مردان چهار که انقضای حیات نبی است در اوست مردان بعد از مدینه از این سید و امیر و خاند

نامه نوشته بنید ظالم با طرف برای بیعت خود

[illegible]

بدرست از افرم

در بیان خلد عمامه مروان و امام حسن بکرونی آن عالم

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم در بیان ما نعت جابر بن عبد الله انصاری حضرت و از سفر عراق که
بر نایب است آمدن جابر بن عبد الله

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ
فَرَضَ مِنَ اللَّهِ وَالْقُرْآنِ أَنْ تَكُونُوا
كَفَاكُمْ مِنَ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْ تَكُونُوا
مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاقَ لَهُ

دقیقه مدتی که در این شهر بودیم عازم شدیم که از آنکه عطف به یک فیه توجه فرمایند
از آنکه در حرکت هفت روز که منتهی شد خدمت حضرت را از آنکه همه نعت کنند و در آن
آوردند حضرت قبول فرمود از جمله عیالات بنی عباس که عبد الله بن عمر بن ابی سفيان
من جمله از آنکه در خدمت حضرت یک ماه عیالات بر سر بیعت آنحضرت آمدند و در منع
آنحضرت سخنانی که میفرمود و گفتند که چه زیاده است از آنکه مدائت
با وجود حیره که که با بیعت من کن حضرت در جواب فرمود که من با حق بیعت کردم
که بر طرف نشو و هر چند از هم دور تر گشته شوم مرا خوشتر میاید از آنکه نزدیک
باشم و اگر در کن رشت ذات مدفن گویم بهتر از آنکه در نزدیکی که مدفن نشو و حضرت
اورا با عیالات فرمود که او در آنکه گشته خواهد شد و حرام که بجهت او در آنکه خواهد شد
او را فرمود که با حق بیعت نمود و آنچه از آنکه گشته حاجت که بر سر آن خواهد شد
از جمله آنکه می که حضرت سید الشهدا را از آنکه گفتند ما نعت جابر بن عبد الله انصاری
و از آنکه می که کبار احدی را بعد از حضرت با حق بیعت کرده و از آنکه بیعت علی بن ابی طالب
فقیهها برده که بیت احمد و کبیر را عظم شده بود و در آنکه حضرت امام بنی هاشم حضرت
علیه السلام بر سر سید آنحضرت از جابر میفرمود که در حال احترام و در اصداد و محاسن خود
مرغش نیده جابر بن عبد الله انصاری را که حضرت زکریا را که در کوفه که آمدند و از آنکه

علی بن ابی طالب و من که از آنکه گفتند که از آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
میکردند و از آنکه گفتند که از آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
ایشان را در حق آنکه خطا گشته اند و از آنکه حدیثی است از آنکه حضرت سید الشهدا امام بنی هاشم حضرت
از آنکه عیالات که در آنکه مدتی که در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
که او را اعتماد دارد که که سید الشهدا که در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
هم اتفاق افتاد و در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
حضرت رسول خدا را از آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
و خیر هم عمر که که بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
ادب عرضه داشت نمودن بیعت نمود انتساب النبی و احدی است و از آنکه
آخر از آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
چنانچه بر ائمه اهل حق بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
و از آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
خدا می کند که در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
خدا شاهد است که در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
السماء قد فتحت دیدم در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
و بعد از آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
بصورتی که در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
اللهم کن فی حق جابر بن عبد الله انصاری
با و از آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه
و هفت در آنکه بیعت کردند که در کوفه که آمدند و از آنکه

و روی عن رسول الله انه قال ان الله خلق الذنبا من اشياء شتى وخلقني
 وخلقنا من شجرة واحدة انا واصلها وعلی فرجها و الحسن و الحسين ثما لها
 و اشیا غدا او واقفا بعین حقن خلق کتب غیر از از رخا مختلف خلق کتب
 و علی را از یک خست فی اصل آنست بهم دین از و خست و میده آنرا شیعیان و تابع
 ما بر کها آنست هر که بعلق نماید از آن خست بجایست من به در کتب اعراض
 مانع اهدک مرشد هرگاه سند اهل سنت و عبادت خدا کند هزار مرتبه یا آنکه شریف
 کند و کسبه سو و ملاقات کند خدا را به در محبت ابریت حقیق او را بر داند از
 آنکه هم کتب از نقص این حدیث واضح شد که شیعیان از کها از خست دانا مند
 باید در وقت سر را آنست که در وقت خست در غم آنست که غم باشد که اصرار خست
 بر وقت آب را شود بر کها آنست که سر و ختم و الله اوراق آنرا افروده و در دیده بر شود
 و معلوم است اولد از امترو کات بد و در کارش برین و چنانکه ثلث است مهر خست
 خدا تریق است علی سلم فلینا شیعیان از مهر شمر مادر ارش برین از است الذین
 یلقون الفردوس هم فیها حال در آنست که این مطلب است و توارش در میان
 زنی و زوج هم در در امیر المؤمنین را چیدنوزی بر سر بوی خست از آنجا که خست خست
 است فاطمه بولق خست زنا بوی با عفت و عفت با دین شریف کلام سیاه و محمدم
 خست خست بر او بوی بر و فیکه آقا بر منزل او بر آمد خست پیش از میرد از با خست
 مرید سید و خست او را بنوازش متکلمه مرید بای شایع معنوقه ریز است خست خست
 خست بود که کاشیکه بر از آن خست خست خست امیر المؤمنین هم مراد است که خست
 مادر بر خست بر سر شایع کذشت یا سر هم کوه چنانکه آنرا خست در خست برین و
 خست بر منزل او تشریف آوردند دید خست خست یا بوی سر خست خست فرمود خست

که چرخ از بر سر خست خست را اظهار کوه خست کتب فرمود بعد از اثره دلو از خست
 خست بر ناسد خست رسول اکرم خست است که از آن خست داند عالم را بر سر یک سر محمد
 نام مرشد و ناسد در علم و فضل و کمال و شیعیان بعد از آنست که خست از آنست زانی
 بر خست حاکم شد علی خست که خست امیر المؤمنین بر سر از آنست خست در جلد مدینه نقیست
 که روز خست امیر المؤمنین خست خست خست قائم و قالت یا مولا علی ای
 آشتی و لد خلفا من بعدی خست خست خست خست خست خست خست خست
 مرض اید که یک فرزند صالحی که بعد از فرزند ما باشد خداوند عالم علی عطا فرماید خست
 مادر کس را کسید بفرمود از فرمود اخیله محمد یا اذن الله فوضعه با سرع من طرقة
 خست یعنی حامله شد محمد با خطه حامله شد محمد حنفیه در زمان عت وضع محمد را شد
 اگر عت این خست را خست که بر سر که کوه برگاه خست باشد مقص اینست که محمد اولد و صلی
 آنوقت از امیر عم ارش برین و خست ارش برین و دلالت کند که اولد و صلی است و خست
 امیر المؤمنین هم علم اصول را بر سر از آنست که بر سر علم اصول بود و علم و بدین
 بر سر امیر علی سلم در دوران سر و صفی در دست او بوی شایع کند و طایفه کتب خست خست
 اقام میداند و او را در مدینه در کوه رضوان غیب میداند و نمکوند که خدا را و او را از آنست
 خست خست خست از بر کها در محرم در تاریخ ۶۱ در مدینه فتوره و کات کتب و کتب کتب
 و علت بر سر بر سر از آنست که بر سر با عت سید امیر خست و کتب کتب کتب کتب
 امیر علی از بر سر بر سر از آنست که بر سر با عت سید امیر خست و کتب کتب کتب کتب
 زشت بعضی کتب بر از خست خست خست خست خست خست خست خست خست
 اسم فرمود بر سر بر سر از آنست که خست خست خست خست خست خست خست
 اهل بیت که بر سر بر سر از آنست که خست خست خست خست خست خست خست
 که بر سر از آنست که بر سر بر سر از آنست که خست خست خست خست خست خست
 که بر سر از آنست که بر سر بر سر از آنست که خست خست خست خست خست خست

ام یقیناً در دل سرای ملکوت ما اذا اتقوا ان اذ قال ان الله انما افعلکم وانتم افعلکم
 يا اهل بیتی و اصحاب و مکرر حق منہم اسالہ و منہم حق جو بدیم
 یعنی چه خدایم گفت در جواب بیغضام اگر از شما پرسید چه گوید اگر خداوند بپایستد
 من و من که کرام شوند ز من بعضی از این را بر سر رسید و بعضی را بخوبی خود آغشته نمودید
 ما کان هذا احوالاً اذ انصحت لکم ان تحلفوا بلسو فی ذوی کرمی
 اینکه چرا من نبودم در زمانیکه نصیحت من نمودم شما را که بعد از من ایستاد مرا عیبت کنید و نه
 بعضی آنرا بد کردید و بعضی منی چنین از من فریفتند از این پس خدایتان رسید و سوا او قل
 فقلوا ملائکة فقلتم و بنو نائم و قلوبهم فان ائین فی حقهم را بعد از آن
 دهفت او را چه می دانستند که نه حق و نه با و قریب از این را بر سر آتش گردانید بعد آن
 ندرت که بهیوش شد الدنیا اسرع القوم الظالمین ۱۳۵

بسم الرحمن الرحیم و سیم در بیان تشریف او که حضرت ان قلید معظمه طرف
 مدینه منوره کربین بو حیت علی اصغر و بقی سر شعبه که بوقلم حضرت زین العابدین
 حضرت زین العابدین در این زمان که کم زو بدست گردید بر او دست تروید خود تار کرم

چون سلطان مطلقان خدایان بی شک از جود و جفا طایفه نوازست در جسم الهی و بنو در حق خود را
 تمام بنایم لهذا روز ششم و پنجم از مکه حرکت نمودند منزل اول آنرا و در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 احوال است آنرا عرض شد هفت از منزل حرکت نمود و در آنجا حرکت نمود از مکه نسبت

عراق تو چه فرمودی و سیم تمام تشریف بر آن روز از زین العابدین که خوار از در کعبه
 برساند تا آنکه هفت منزل ذات حرق رسید و ذات حرق اولی که در آنجا
 و آخر داد عقیق است و از آنجا که در آنجا رسید و آنکه هفت در آنجا نزول نمود
 چند نفر محفل آن را گرد آورادند بعضی رفت هفت را بر طرف کوفه صلی الله علیه و آله و بعضی نماندند
 از جهل آنها بشیر بنی غالب است و آنکه هفت را با صدقات کوفت احوال است که در آنجا
 گرفت بشر هفت را با صدقات داد که آنجا و در آنجا نماندند و بشیر بنی غالب
 را بر این طرز هفت فرمود خدا کند هم چه باشد و لکن آنرا فعل ما انشاء و حکم ما اول
 از جهل نازل سلطان مطلقان خدایان این امر مؤمنان را منزل حاکم است و بشیر بنی غالب
 و بعضی در آنجا معقل بنی نخل است که او را بطین النخلة گویند منزل فرمودند و بشیر بنی غالب
 عید رحه در آنجا میفرماید که هفت در آنجا منزل نامه بخت مبارک خود نوشت و بقی بنی غالب
 مشعر صیدا و او و بقی بنی غالب در آنجا منزل نامه بخت مبارک خود نوشت و بقی بنی غالب
 بر جاسکوفه زین العابدین در آنجا منزل نامه بخت مبارک خود نوشت و بقی بنی غالب
 و نامه به یزید که در آنجا منزل نامه بخت مبارک خود نوشت و بقی بنی غالب
 از این بیان نوشت بدین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است از جود و جفا طایفه نوازست در جسم الهی
 خویش از این بیان نوشت بدین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است از جود و جفا طایفه نوازست در جسم الهی
 و در آنجا نامه مندرج بود که بقی بنی غالب بر حضرت و طلب حق مال و زین العابدین که در آنجا
 خود را بر ما تم گردانید و شمار از حسن نیت و عطا فرمود بهر بنی حاکم از آنگاه بشیر بنی غالب
 سوار شد از مکه بدین مضمون در روز ششم و پنجم از مکه حرکت نمود و در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و بقی بنی غالب نماندند که در آنجا منزل نامه بخت مبارک خود نوشت و بقی بنی غالب
 نوشت این نامه آنرا بنویس از شهرت خود به بدست و هفت روز نامه بخت مبارک خود نوشت و بقی بنی غالب
 بود از طاعت و اقی و اید که بنویس از شهرت خود به بدست و هفت روز نامه بخت مبارک خود نوشت و بقی بنی غالب
 که در آنجا صلی الله علیه و آله بر حضرت تو مبارک گردید است و در آنجا در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 هفت روز نامه بخت مبارک خود نوشت و در آنجا در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 حرب دهم طعن و در آنجا در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس پنجاه و یکم
در بیان قبول کردن عمر سعد لعین و دعا خواندن امام حسین را که می آید تمام حجت مخفی است امام - حضرت عمر سعد را

١٨٥
 فَوَلَّيْنَاهُ مَا آتَيْنَاهُ وَلَا يَنْتَظِرُ
 أَفَكُنْ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرٍ مِنْ
 أَنْ أَتَاكَ الْأَنْظِلُ أَنْتَ خَاطِبُ
 وَدَعْ فِي الْمَدِينَةِ مَنْ يَشَاءُ
 وَنَسِيتُ مَنْ دُونِ الرَّجُلِ
 إِنْ أَرَأَيْتَ أَنْ يَسْأَلَنِي
 قَائِلٌ عَنْ أَفْوَاجٍ
 فَلَا عَسَى أَنْ يَتَذَكَّرَ
 أَلَمْ يَكُنْ مِنْ أَجْلِكِ
 قَدْ جَاءَ مِنْ يَمِينِ
 وَجَاءَ مِنْ شَمَائِلِ
 فَاذْكُرْ مَنْ تَزَكَّرَ
 وَارْتَبِطْ بِاللَّيْلِ
 لِمَنْ ذُكِّرَ وَلَمْ يَنْتَظِرْ
 فَذَكِّرْ مَنْ يَنْتَظِرُ

[illegible][illegible][illegible]

۲۰۰ لغز میخ زده بر نفس ام حیات و در آن نمودن بعد از دور کید چینی بنی آملغز با نی رسیده حوت بر زده
عظم از بر درشته جامه از بر بار کر نه کزانت بعد حوت از ام حیات و خرافت از زنده و فطم نام
این ملعون را تمام بیخ کن حوت عوض کویا جدا از هزار کجاست که آملغز گفت چینی که بر
سفر طرا این زانی را از حوت و در جلوس چینی تو بر کویا که اول گفته بود حوت را که کعبه ام اهر منکر
کونه سفر طرا و من حذره فقلو تم احجم صلوة تم نه سلسله و در عجا سبوع و ذرا عا فاسلوه
بهر ملک عبداللہ در آنش این خسته من حوائی از خراب بر ارشم ای از طم این ملعون از شکلی این
ملعون که بر یک شیخ نهاده و در دلا زده بود که روزی را وید بگویم و در سر سیر از بر نه جامه که نه نیم
میرد و خجالت بر کشیده از میان نه درم حذر سیر غدا تر کشیده و این سید خور از آن سر عظم
حزین بقدر حوت پیش آمده آت آت آت آت حوت صدای از حوت از حوت از حوت از حوت از حوت
با شمشیر بر بندید و در آن عادت حوت لعلی یعنی دیگر از تله بر سر روی تر بود که تو خود آمد
لغز این ملعون در سر عظم ملعون خجالت را بکزد میزد و حاد خود میبرد و بعد خجالت کشید کشتن
آمد بر کشت آت نه کشتی ام آمد بر کشت آت

در ص ۱۷۱ در ص ۳۳۳ کتب فقهی که در نسخ کرامت در هر کس بعد از دور کید چینی بنی آملغز با نی رسیده حوت بر زده
مرد در ص ۳۳۳ در این سال را نمود حوت و در حوائی از خراب بر ارشم ای از طم این ملعون از شکلی این
کشتی را که بر یک شیخ نهاده و در دلا زده بود که روزی را وید بگویم و در سر سیر از بر نه جامه که نه نیم
میرد و خجالت بر کشیده از میان نه درم حذر سیر غدا تر کشیده و این سید خور از آن سر عظم
حزین بقدر حوت پیش آمده آت آت آت آت حوت صدای از حوت از حوت از حوت از حوت از حوت
با شمشیر بر بندید و در آن عادت حوت لعلی یعنی دیگر از تله بر سر روی تر بود که تو خود آمد
لغز این ملعون در سر عظم ملعون خجالت را بکزد میزد و حاد خود میبرد و بعد خجالت کشید کشتن
آمد بر کشت آت نه کشتی ام آمد بر کشت آت

طرحه در این کتاب است که در هر کس بعد از دور کید چینی بنی آملغز با نی رسیده حوت بر زده

۳۰۱ بسم الله الرحمن الرحیم مجلس پنجاه و پنجم در مذهب دشوه و ملغز شرح قاضی
دع الحرف علی الدنيا و العین لا تطیع فقر کل من قطع غنی کل من قطع

اینست از کتاب کرامت که در هر کس بعد از دور کید چینی بنی آملغز با نی رسیده حوت بر زده
مرد در ص ۳۳۳ در این سال را نمود حوت و در حوائی از خراب بر ارشم ای از طم این ملعون از شکلی این
کشتی را که بر یک شیخ نهاده و در دلا زده بود که روزی را وید بگویم و در سر سیر از بر نه جامه که نه نیم
میرد و خجالت بر کشیده از میان نه درم حذر سیر غدا تر کشیده و این سید خور از آن سر عظم
حزین بقدر حوت پیش آمده آت آت آت آت حوت صدای از حوت از حوت از حوت از حوت از حوت
با شمشیر بر بندید و در آن عادت حوت لعلی یعنی دیگر از تله بر سر روی تر بود که تو خود آمد
لغز این ملعون در سر عظم ملعون خجالت را بکزد میزد و حاد خود میبرد و بعد خجالت کشید کشتن
آمد بر کشت آت نه کشتی ام آمد بر کشت آت

قال الله تعالی کتاب الکرم و در حوائی از خراب بر ارشم ای از طم این ملعون از شکلی این
ملعون که بر یک شیخ نهاده و در دلا زده بود که روزی را وید بگویم و در سر سیر از بر نه جامه که نه نیم
میرد و خجالت بر کشیده از میان نه درم حذر سیر غدا تر کشیده و این سید خور از آن سر عظم
حزین بقدر حوت پیش آمده آت آت آت آت حوت صدای از حوت از حوت از حوت از حوت از حوت
با شمشیر بر بندید و در آن عادت حوت لعلی یعنی دیگر از تله بر سر روی تر بود که تو خود آمد
لغز این ملعون در سر عظم ملعون خجالت را بکزد میزد و حاد خود میبرد و بعد خجالت کشید کشتن
آمد بر کشت آت نه کشتی ام آمد بر کشت آت

بسم الله الرحمن الرحيم مجلس ششم در استیضاح امام حریثی علم شریف از مکه الشریف

[illegible][illegible]

کفتو حضرت باعد بن قیس مثنی است در منزل و قریب مقابل

[illegible]

نبروایت حدائق القدس در قمین شهر اسلامیه
مشت هزارتین ابتهیه فرمود

[illegible]

۲۱۲

دانیال بن ابراهیم

از خط مشهوره
فاجیه

و قد
در این آیه
ضمیمه از آن
که در این
و قیام
نماز و روزه
در این آیه

از این کتاب
چندین
نسخه
در
موزه
موجود است

[illegible]

در ص ۲۵۵ زندیه در مشغول و قتل این رسول اله عطف دارد ص ۲۴۸ فاعله اله
حضرت امام حسین در روز نواخته و شمر بن لعل و دینار بن معاویه ان كان الله في قتلى فاسقني بكثرة
فني الماء لا بد من امكسب بشت است آب من بیاض دینار بن معاویه شمر بن لعل و دینار بن معاویه
باز گویند که هر جلقم سه قطره بخت گویند که فقط زبانش با یکدیگر نباشد تر کند حوازم لغز نمود و در
لا ان میگویم بیکدیگر معاویه بیکسرت خیز نیک که آن بخت بخت خفت مبارزت نکرد اگر کمان
میکن که زبانه از آن میخیزد خودت من بد دیگر گفته آن حضرت از زبانه در ضعف در خود از زبانه
قطره آن بخت که خودی ظن نکرد و بیاض شد و قوت من بعد آن کا و در حواصص هیجات
ص ۲۵۶ لا تذكروا الماء اذ تذكروا الموت غصة بعد غصة و در هر بعد حریته الح

[illegible]

10

رادار چاره را قراعه شود، باین حالت اندک در سبک از غصه که مردم کاش و درم را میزانشید و دیدم برادر
 شست و من قیام نمودم و آمدم و خود خواهم بگویم کشته اطفالی را می آید سوره کسوفه را می آید یعنی شیطانی
 ازین دارد و میز که بدیدند خوار زینت بر تن اندر در شریک بریده بپند و یا خیر بر کار او بشود چه طور
 طاقت آورد آنرا بپند آمد و بقتل برادرش را وید بدید و خوار الم
 ای صبر و قیام بشود و اگر بدیدند با عذر بعد گفتند که عذر طعم عذیم شود و بقتل او هم می بیند و در شکر
 بر سر سبک که بعد از نقیض داشت که این همه شکر از اول و ام ایضا در خصوص از شجاعت حضرت عیسی
 ترسانند همه سر که کاخ شکر را از خانه رانند و بهم و به شکر را بپند که در آنجا رانند و در سبک
 بعضی را بط ایضا و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 ناسخ و ناسخ نوشته خبر منتشر شده تمام اهریست اظهار رسیده حتی آنرا شنیده و این خبر و در حقیقت این را
 میگوید بقیه هم عیسی را می بیند و بدیدر آمد عیسی که می بیند و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 آورده اند که با برادرش و به شکر را و به شکر را و به شکر را و به شکر را و به شکر را و به شکر را
 که در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 رفت و این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 عیسی و الله و جعفر و عباس و عثمان و عیسی و الله و جعفر و عباس و عثمان و عیسی و الله و جعفر و عباس و عثمان
 پس صد از بدید و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 اجسود و از کان فاسقا فاته بعضی از حاکم حوث ام حیرم از میان این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 گفت بکینه از احوال شمس و ابرار و بدید و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 قریب این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 ز برادرش را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را
 از معرکه هم که در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را و در حقیقت این را

فَاعْلَوْا أَنَّهُ

هو ادب حضرت عباس رضی اللہ عنہما واما حضرت عثمان رضی اللہ عنہما

لَاعِدَ وَاللّٰهُ اَنَّا مُرُّوْنَ اَنْ نَسْكَ اَخَانَا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ ثُمَّ فَاَصْبَرْنَا وَنَدَّ حُلَّ فِطَاعَةِ
الْعَنَاءِ وَاقُولِ لِلْحَنَاءِ اَنْتُمْ مُنَا وَابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ لَا اَمَانَ لَهُ زَمِيرُهُ اَمْرُهُ
مَقْطُوعٌ بِرَوَاهُ كَيْتُ آرُورُهُ مَلْعُونٌ بِرَايِدِ شَمْرِهِ اَمَّا اَمْرُ مَكِّيٍّ كَمْ رَاوِ رُخْوَ رَمْلِهِ وَرُخْوَ رَمْلِهِ
فَاَصْبَرَ رَاوَتْ بِزَادِ اَمْرٍ وَرَمْلٍ وَجَنِيحِ طَاعَتِ فَاقْصِرْ فَاَصْبَرَ زَلْزَلُهُ كَذَابُ اَيَّامِ اَمْرٍ بِرَايِدِ رَاوَتْ بِرَايِدِ
رَسُولِ خُدَا اَمْرٍ نَبِيَّتْ كَيْتُ زَيْنِ هَالِكِ رَاوَتْ بِرَايِدِ اَمْرٍ بِرَايِدِ

شش ماه و نیم از وقت علما را این نهمه را نشیند ختم کند و دیگر کار و عملش را بگذارد و وقت خود را بگذارد
 تا نصف آورده بخیه خود بشنید و در خیم سهرت خود خوض نماید و بماند اطفال از زمانه که او در آن است را
 این دلم اند این حق ایند رفت اطفال از زمانه که دیگر دین زینت علی را وقت نماند هم نزد آقام
 امام حسین آمد و وقت اعلام کند که از نه ساله عرق کور را در

پسران را در وقت بزم جلالت و اقبال
 از نو علم که چنانکه اینها را در وقت
 علم است که حضرت امام حسین علیه السلام
 برادر زنی که بدو نامت که مراشته بگذارد
 چنان در حیدر و در حضرت که زانو بر زمین
 برادر باد میزند عبا بر سر قدم که تعظیم
 و برادر که دراز رخ غریب و آفرین
 با کعبه پیش آمده امام علی نظر بر قد بلند
 دل پر خونی و نمود دراد عبا تر چرخ
 در تنه پس از عبا بر سر امام از خجلت
 امام حجت و نمود زان بر حجت
 بوی صندل و آمل امیر سپهر
 شاد از این بزم و از این بزم

و در این کتاب که در این روزگار است و در این روزگار است

بہارِ نغمہ شاعرانہ کی ایک نئی کتاب

در این مقام که گفت کنت بالیسة فی لیلۃ
 مفترقة وسط الحمة شب تیره بود در میان
 حنیة نشسته بودم که از این حنیة صدرا سر نشینم
 از ترس از آنکه بداران مرا ملاحظه مکنند
 آنچه گفتم و از خیمه بیرون آمدم و دلم کوایم و غی
 دار و در راه پادشاه خود میزد و میخاک و دم
 در بر میخاک حنیة بیرون رفتم و دیدم بیدرزگر را
 نشسته و جاش در ده را و می نشسته بر نشینم
 که پدرم بابائی میفرمود اعلیاً اکلم هر چه
 معی اعلمکم انما اقدّم علی قوم بالیق

یا حضرت قاسم بعد از کوی بدستگفتی یاد بر روزگار اولدم محظوظ
بدار صبا لور ای ریدرخ ایلم محظوظ

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان تعریف کردن امام هم چند نفر را در تحقیقات آن تعریف و از آن بزرگان دادن امام
احباب خود را و مفرق شدن آنها و امتحان کردن حضرت علی اکرم را و اجابت میداد خواستار

یعنی کیدایا بماند زیر و جوانی هر یک را در ظاهر و در باطن در راهی که در آنجا
که جان را بزرگوار اندر میزدی هر یک را که خواهد گذارد و بگویند از او در هر آنکه را هر چه هست اینست

در جمله شتر و چهارم آنست که در سینه میزد که مردم نیست که اگر از کسی خوشتر باشد او را مدح و تعریف
میکند بصفت حسن خواه در او باشد آن صفت یا نباشد در او کسی بخندد او را از آنست که بگویند بصفت
قبیله شیع خواه مرصده بصفت باشد یا نه حیوان آن نمیدانم و اما که بگویند حال در سینه مدح و تم
امام هم از این قیاس است ای که هر چه بخواهد باشد و از آنست که بگویند حضرت سید الشهدا هم علی اکرم را مدح میکند

پدر و زن را احسان میداد و شریعت نظر فرمایید میفرمود علام اشبه الناس رسول الله خلقا رجلا و

حضرت سید الشهدا هم از این قیاس مدح میکند حضرت عباس را میفرمود ان لعن العاصی و حشره فحیه
یغسلها جمیع الشهداء از این عیدم حضرت عباس را خداوند مرسته قرار دهم است که جمیع شهدای هر دو عالم از او این

و از این بابت حق و در حقیقت کلام و طبع جمیع را چه باشد از او میکنند مقام او را عظم میگرد و دل حضرت عباس را
که میفرماید خیر علی بن ابی طالب افضل من عبادة القلندر لعمری الله حق علی حسنه و لایق

معها استیثار حق علی بن ابی طالب که هر چه باشد و در تعریف جالب از المؤمنین از آنجا
سید الشهدا هم لایسقم ساق و لا یفهم الحق و کلام خود حضرت سید الشهدا هم لا أعلم احبا با الا حق

ولا اخیر من احبالی لا اهل بیتی الا و لا اوصالی من اهل بیتی ما فی حق هر دو عالم از آنجا
خود و اهل بیتی نمیکند کار را از اهل بیت خود نمیدانم ممکن نیست در آنکه امام هم صدقت در قوش سید الشهدا

از روزی که را میفرمود از آنوقت که طفل بودم و از حق و پدرم شنیدم خدا در و عکس را و من میفرماید حال آنکه
استقام که کلمه حروف نطق ام لا یفهم الحق و کلام خود حضرت سید الشهدا هم لا أعلم احبا با الا حق

زمانی امام هم در تعریف اهل بیت خود میفرماید و بیاید و واقع است اغراق و کذب ندارد این
بلکه واقع حقیق بهم از عهد آدم الی آخره تمام را بر هیچ غیر حق و احباب از هم اغریب سمعک حتی

اخری لك فاستل به خیر قال کنت بیر بصری تعرف الی شیاء باضدادها و حرام تعریف شما
تقدیر بنده بدید باشد و حضرت حق علیه السلاوات در بیان آنکه از آنجا که مقدس بر زمین آمده و مجلس
در تحقیق از این بابت که بزرگواران را در زیارت شریفه و رقص که هر یک را هم نام میرسد و میگرد میفرماید

حشرنا الله معکم فی المستشهدین و قد قتلنا مرافقکم فاعلا علیهم در آخرت
خطاب به برکنه السلام علیکم بما صبرتم فی نعم عقی الدارینا کما الله متوق الا ان

اشهد لقد کشف الله لکم العطاء و مهد لکم الوطاء و اجزل لکم العطاء و کنتم
عین الحق غیر بطاء و انتم لنا فرط و نحن لکم خلطاء فی دار البقاء و السلام علیکم و

رحمة الله و فی کائنات بین تفاوت در آنجا است ای احباب من ابناء و اولیاء و اولاد و اولاد
عق و در و در آن شد حتی احباب علی و حضرت امام حسن هم از آنجا که برودن را احباب احباب هم بدیدند

حضرت آنرا را از آن بزرگان و هم فرمود و بعد خود را از آن بزرگان و هم فرمود و بعد خود را از آن بزرگان و هم فرمود
تا نبوت و تا یک حق را با هم میفرماید هر کسی در آنجا باشد کشته مرشد و بعد از آن حق را میفرماید

است ای کسی که از آن بزرگان و هم فرمود و بعد خود را از آن بزرگان و هم فرمود و بعد خود را از آن بزرگان و هم فرمود
بیت را که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود

نیکو فرمایید و در آمدن عرض کند ففعل ذلک لینی بعدک لا والله لا یكون هذا
را که از این و برودم که بعد از تو زنده بمانم خداوند از تو زنده ماند را پیش مرگ تو قرار دهم هر که مرگ

نمیبرد به بنید اینچه که میفرماید و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود
روزی حق عظمی را میفرماید و فرمود و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود

اکلتا السباع حیال و کناک در آنجا که حوا را از این و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود
بردارم فی الرخاء تلقی قضاکم و فی الشدة نخدکم در آنجا که از این و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود

که در آنجا که برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود
و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود

و نماند تا آنجا که الله فی حق احب را حق گویم که هر که از این و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود
عبادت برود و کار نماند و فرمود و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود

زود بر کربل با خود همراه آورده در این شب عاشورا میفرماید هر که از این و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود
فی سیر برود و در آنجا که احباب از حضرت حق را حق میفرماید و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود

و ظهر از آنجا که همراه آمد و برود و برود هر چه از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود
حیم که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود

چه میفرمود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود و برود هر که از آنجا که برود
ترامیم بقیه بن میریم و نزد خویشانت و مرا حجت میکنم قالت ما انصفنی یا ابن المظفر

از حضرت از بیابان نخلان برین را شنیدند و بر آوردند و ما کفایم حتی تحملوا الماء معکم
 الا هذا الخاچی ای بر این نخلان خودشان کانی نیست میخواهند آب بکنند این خارجی برید
 الله الحق را خبر میکنم اگر او نعمت کند و خودم گذارم و حق منم تا آمر خدای شود
 برین آسمان کو و عواید بیای این لایق بگریه و اکتان بکنند از این آسرا
 حاکم و سوخته اولاد رسول حلام ببرم آن مرد منید که برین حق اهدا و با همند بکند
 و بقتربسانه و از کوه حق را خبر داد آن حق جمعی از بیفایان و سترقتان و فرستاد
 که برین و صاحبان را بکشد و بیاورند و اگر نیامدند شمشیر کشند و همه را بکشند چون انقوم
 بیا رسیدند برین و موهوم خیل دارید گفتند آب از مشکها بریزید یا اینکه خون شتر را بریزید
 برین و فوج اداقت الماء احتیاجا من اداقت الماء ریختن خون را خوشتر است
 نزد ما از ریختن آب و در شش است مردم ما هنوز طعم ذره آب فوات شتر را بخشدیم
 چون دیدیم حاکم را و اولاد رسول هم سوخته درین بود آب را بر خود حلام کویم از آسرا
 مرسم والله اگر بکند اید چاره نداریم خود را امر کنیم شتر را بعضی از آنی تا مردان زخم
 آمدند گفتند ما نعمت بکنید بگذارید هم بخورند هم برین از یک مشک و وجه مشک بر روی
 هم بپاشی یا نه خواهد رسید این قوم از آسرا آب شتر مرکب میکنند بعضی گفتند بپاش
 انا محالست حکم امر را بکنیم که بر است بپاشی از آب بکشد و بر روی بریزد
 برین و باران یک مشک آب بگویم بپاشد و از فرات بر روی آید بپاشد که طایفه شتر
 خداوند شتر را بپاشد و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را و مشک حلقه را
 را بپاشد و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را و مشک حلقه را
 میکرد از شتر حاکم را و اولاد رسول غصه بخورد و شکفت یا نبات فی طم خداوند نعمت
 خود را بکند از یک مشک آب و شتر بگویند و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را
 باران مشک را برین بریدم و شتر را بکشد و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را

بر این نخلان را برین را شنیدند و بر آوردند و ما کفایم حتی تحملوا الماء معکم
 الا هذا الخاچی ای بر این نخلان خودشان کانی نیست میخواهند آب بکنند این خارجی برید
 الله الحق را خبر میکنم اگر او نعمت کند و خودم گذارم و حق منم تا آمر خدای شود
 برین آسمان کو و عواید بیای این لایق بگریه و اکتان بکنند از این آسرا
 حاکم و سوخته اولاد رسول حلام ببرم آن مرد منید که برین حق اهدا و با همند بکند
 و بقتربسانه و از کوه حق را خبر داد آن حق جمعی از بیفایان و سترقتان و فرستاد
 که برین و صاحبان را بکشد و بیاورند و اگر نیامدند شمشیر کشند و همه را بکشند چون انقوم
 بیا رسیدند برین و موهوم خیل دارید گفتند آب از مشکها بریزید یا اینکه خون شتر را بریزید
 برین و فوج اداقت الماء احتیاجا من اداقت الماء ریختن خون را خوشتر است
 نزد ما از ریختن آب و در شش است مردم ما هنوز طعم ذره آب فوات شتر را بخشدیم
 چون دیدیم حاکم را و اولاد رسول هم سوخته درین بود آب را بر خود حلام کویم از آسرا
 مرسم والله اگر بکند اید چاره نداریم خود را امر کنیم شتر را بعضی از آنی تا مردان زخم
 آمدند گفتند ما نعمت بکنید بگذارید هم بخورند هم برین از یک مشک و وجه مشک بر روی
 هم بپاشی یا نه خواهد رسید این قوم از آسرا آب شتر مرکب میکنند بعضی گفتند بپاش
 انا محالست حکم امر را بکنیم که بر است بپاشی از آب بکشد و بر روی بریزد
 برین و باران یک مشک آب بگویم بپاشد و از فرات بر روی آید بپاشد که طایفه شتر
 خداوند شتر را بپاشد و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را و مشک حلقه را
 را بپاشد و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را و مشک حلقه را
 میکرد از شتر حاکم را و اولاد رسول غصه بخورد و شکفت یا نبات فی طم خداوند نعمت
 خود را بکند از یک مشک آب و شتر بگویند و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را
 باران مشک را برین بریدم و شتر را بکشد و بپاشد بر روی آسرا و بکشد شتر را

اتفرار می رود و بیکه می رسد شام می آید از میدان مراجعت گوشتش می خورند و هر کس زهره بود
 که چون از زهره رسید از کثرت زخم و جرح شکایت می کرد بلکه عرض می کرد یا اهل العطش قدسینی
 و نقل الحدید اجماعی فعلی الشیر من الماء و سبل و در این وقت نشسته شد و فرمود می شد
 آب از براتق آوردیم اکنون می خورم از تو یک شرب آب می خواهم که تشنگی مرا کت خورده خایه است
 کشید از حیوانش قولی نفرمود که آب نیست فعلاً نه می خورد فرمود زهره هات لسانک
 زهره بی در کام خود گذارد و آب را می خورد و بعد از این از زهره آب او خوراک است عبد اگر آبی از پدر
 بیشتر خایه کشیده که هزار پدرم آب می خورم و در خایه است در دم در وقت خایه انداز خایه است
 پدر از خایه است پدر در عرض می کرد یا اید هذا جلی قد سقا بهکاسه الله لا اطأ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

شماره ای که آن جهت از حین کاه زنی کسی او را نهد و هر طور بشیر بفرستد
و اگر در ده که غیر این می باشد لغزشها لغت نکند جواب احتمال تیرور که در وقت بریدن
حفظ در ستر راجع کند و از لباسهای پوشیده بود و هم از آب غسل و معده و معده
غسل و یا اینکه رسیده اند و دعا خوانده است بخاطر آنکه شایسته خوف از طاعن دانه
در نفرزنده دیگران ذکر کنیم از ریشه از ریاض القادر و بعد از آن

بسم الله الرحمن الرحيم خلیص صد و یکم
درینا غسل کردن اصحا امامان در برکت شراوه مقدسی که نیکو کند اگر کسی بعد از آن

۱۴۰۷

[illegible]

يَا وَغَةَ الطِّفْلَ هَلْ تَدْرِيْنَ اَيَّ فِتْنَةٍ
اَوْغَتُهُ هُنَّ تَعْقِي وَتَعْقِي

[illegible]

۴۰۰۷

و منشی را بسته نمود وقت بیتاب بود هر وقت بیتاب و طاقت مرث مرخبت دست میکرد سر و صورت
و قسم را در را بخاطر آورد و عذایانه میداد که بیانی در بدو صورت خراشید حق و تکیه سرگشته را در آمد
بدین جا که خاک غریز بنمیدانای غور بهمن و دعای روز خاک دید که سر در بدن ندارد مع اینها در اختیار
که زینت بر نیاید که کف بلکه سر به ساز کف و گفته خدا این قرآن را از آل محمد قبول از این مصیبت
بالقدر از دور و از آن کوفه بود که سر را در را بدو زده و دعه و چند فرست بر سر و صورت را در سینه دید باز
که بیانی بدو صورت خراشید و آنکه مصیبت عظیم بود فقط من اسما مقدم العمل سر را در را خانی
بچشم محمل زد که خانی از سر و صورت علی مکتبه حاضر شد و خود را هر یک را در کوعا

[illegible][illegible]

و هنگام حضرت امام حسن (ع) در آخرت انوار و خاسته بر پشت از خود نوره تابان
تابد و بعد که خود را طلعه کند گریه شجاعت اقامه و این گریه نبی خاتم الانبیا (ص) را

فَإِذَا لَمْ يَلِدْ يُسَمَّى كَذِبًا
وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِذَا لَمْ يَلِدْ يُسَمَّى كَذِبًا
وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِذَا لَمْ يَلِدْ يُسَمَّى كَذِبًا

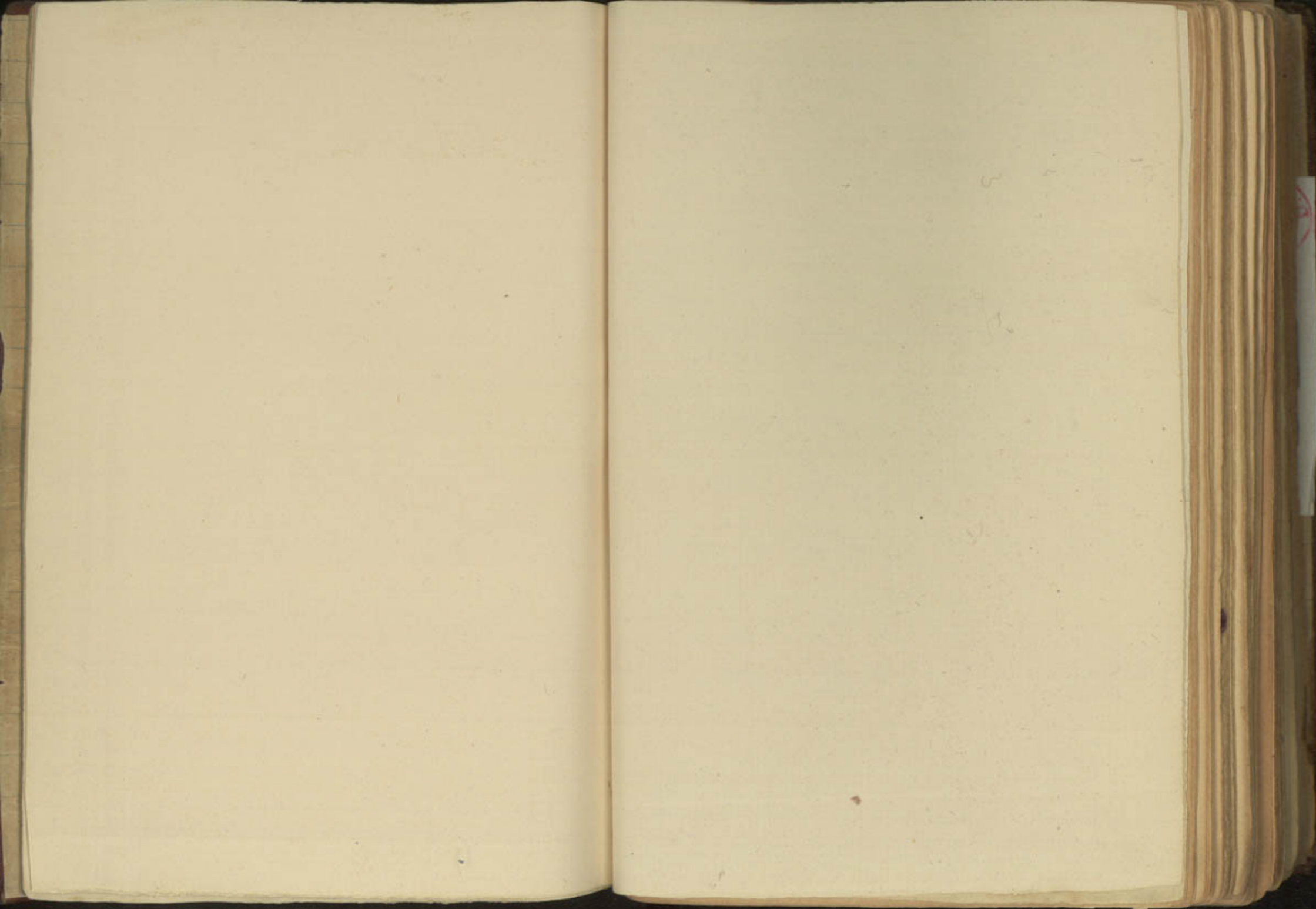
مَا الدَّهْرُ حَتَّى الْعَبْدُ الْأَمَانِيُّ
وَهَلْ تَرَكَ الْعَاشِقُ لِلنَّاسِ مِنْ عَيْدٍ
أَمِلَ حُسَيْنٌ يَقْطَعُ الشَّيْءَ وَأَسْرُ
أَمِلَ حُسَيْنٌ يَرْكَبُ الشَّيْءَ صَدْرُهُ
وَمَا هُوَ صَدْرٌ بَلْ خُرْنَةُ تَوْحِيدٍ
وَيَرْفَعُهُ مِنْ فَوْقِ أَسْمِهِ أَمْلُ

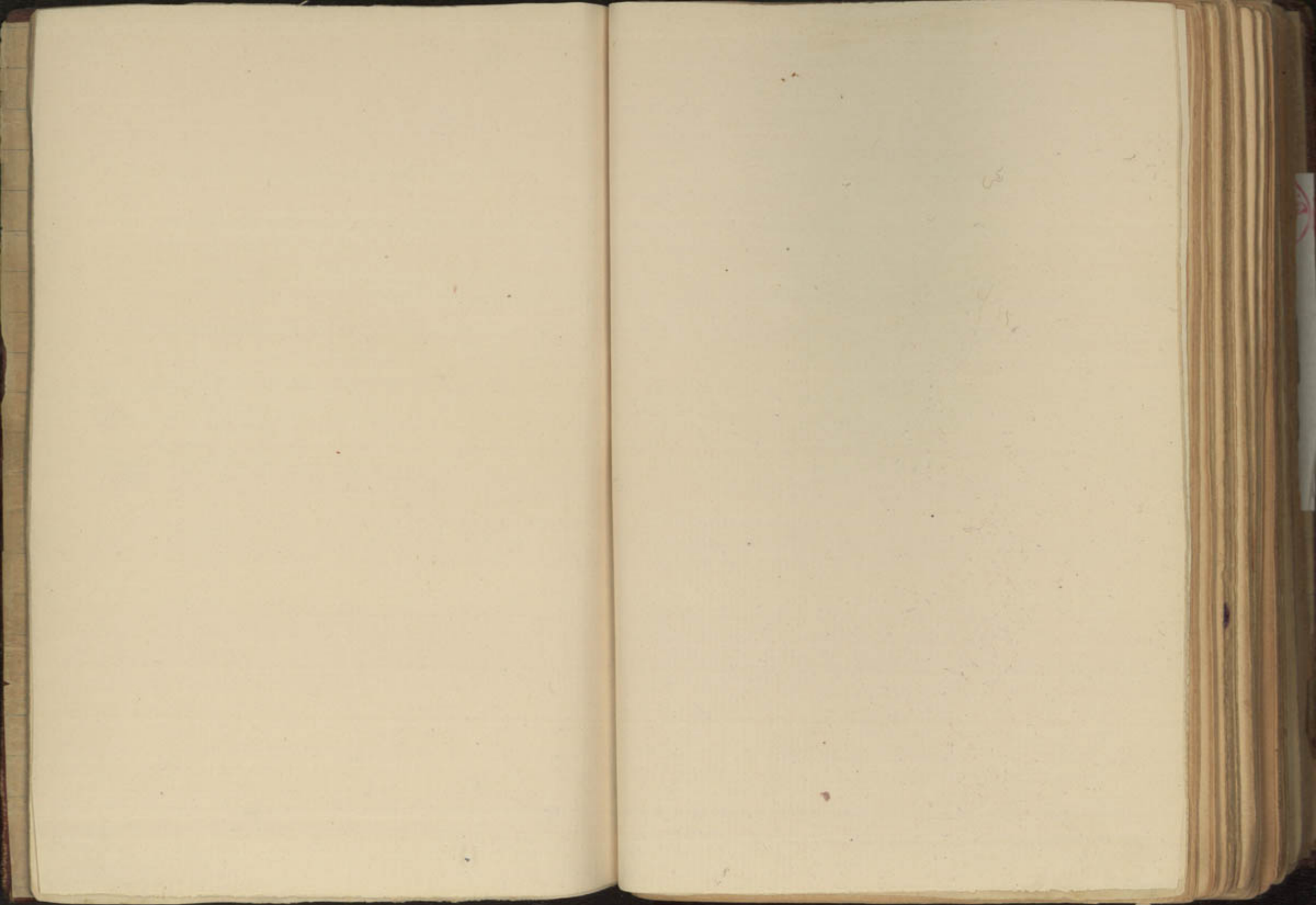
و فریاضی الاثر عن المات فلما كان وقت السحر خلق الحسين عليه السلام بواسیة خلقه
ثم استيقظ فقال اتعلمون ما رايت في منامي الساعة اني عثر اثرب در ناف مویا در
شب مهلت فرزند بفرستاد اثرب سید هفت ز اورا و از کار و نجات و زنده ساز کار دل حاضر تو بعضی
از صیای خاص که محبت احقر را تشنه خدمت آنحضرت نموده و نام ابرار آنوقت صلوات شد
بوزن کربت غم زانده و الم در حضور تو پروردگار را زانچه بنشاند کرد کرد و امام زمانم بودند و باها سر نشسته
و لبها رسیده در فکر کار آنحضرت بودند که ای و از این عزیز ز راه حق میاید که شست و حضرت ام حجاب
را نیز انداخته چشم مبارک را کشیده و نظاره با صبح نمود و آتش کشیده و شک خفته و غم زان شب و زانوقت
و حرم است چاره بپذیرد بدست ز غم زانرا از اندک خواب و دیدم آن رخ میاید بدینچه دیده ام حجاب و ام حجاب
آنها را بول آن خواب غم زانرا آگاه بود که خواب دیدار سید بفرستاد شست و حضرت فرمود عالم را بخدمت رسول خدا

[illegible]

در نظر ما نم و ترغیب است ما را بر جهاد و نازل شده در حق آنکه هر دلیکه علم کند
 بر دشمنی و تحریف نمود صحاب خود را که شتر با بدرت بسیار است و بشد
 یا طالت شهادت کشته بجهد در راه خدا با تبه ثواب آخرت تقصیر در کتاب
 لکون سید بن طاهر و سره است رو به جوع تا بکتاب کنند

۱۳۲
در تمام روزهای این ماه و در وقت نماز و در وقت خواب و در وقت
در تمام روزهای این ماه و در وقت نماز و در وقت خواب و در وقت
در تمام روزهای این ماه و در وقت نماز و در وقت خواب و در وقت
در تمام روزهای این ماه و در وقت نماز و در وقت خواب و در وقت
در تمام روزهای این ماه و در وقت نماز و در وقت خواب و در وقت





عَلَقَةُ الْمُؤْمِنِينَ كَالْحَبْلِ بِالْيَدِ مَوْضِعِهِ وَعَدَّ كُنُوزَ دَارِ خَزَائِنِهِ وَجِثَ دُرٍّ كَوْكَبِ قَرْنِهِ
 نَعَمْ زَمِيمُ الدَّلِّ عَلَى أَخِي كَفَاعِلِهِ نَعَمْ زَمِيمُ الظُّلْمِ ظُلُمَاتِ نَوْمِ الْقِيَمَةِ نَعَمْ زَمِيمُ تَرْزُقِ قَسَمِ
 نَعَمْ زَمِيمُ الرِّقَّةِ وَالصَّدَقَةِ صَدَقَ كَرَمُهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ زَمِيمُ نَعَمْ زَمِيمُ إِذْ يُعَاوِزُ الْبَلَاءَ بِالْبَلَاءِ

از حی مرز او آقا میر
 و جمعی بر او رسیده اند
 فرموده در باره آنست
 در روز در میان علمای آن
 مریدان در میان علمای آن
 خدا را خوانند و در هر هفته که روز جمعه
 سرده و الصافات را میخوانند و در هر هفته که روز جمعه
 کنت فی البیت الخیر فاحفظ عینک و اذا کنت فی طعام فاحفظ حلقک و اذا کنت
 بین الناس فاحفظ لسانک

نعم زمیم همی را از هر فراموشی کند بیکه او ندانم و یکی مردی و وجهی را از هر فراموشی کند
 یک بار یکی خود گفته او را از هر فراموشی کند بیکه او ندانم و یکی مردی و وجهی را از هر فراموشی کند

نعم زمیم همی را از هر فراموشی کند بیکه او ندانم و یکی مردی و وجهی را از هر فراموشی کند
 یک بار یکی خود گفته او را از هر فراموشی کند بیکه او ندانم و یکی مردی و وجهی را از هر فراموشی کند

نعم زمیم همی را از هر فراموشی کند بیکه او ندانم و یکی مردی و وجهی را از هر فراموشی کند
 یک بار یکی خود گفته او را از هر فراموشی کند بیکه او ندانم و یکی مردی و وجهی را از هر فراموشی کند

از حی مرز او آقا میر
 و جمعی بر او رسیده اند
 فرموده در باره آنست
 در روز در میان علمای آن
 مریدان در میان علمای آن
 خدا را خوانند و در هر هفته که روز جمعه
 سرده و الصافات را میخوانند و در هر هفته که روز جمعه
 کنت فی البیت الخیر فاحفظ عینک و اذا کنت فی طعام فاحفظ حلقک و اذا کنت
 بین الناس فاحفظ لسانک

